

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه	پیاده‌سازی

بررسی تاریخ قتل خلیفه‌ی دوم و شخصیت ابولؤلؤ

کلیدواژه‌ها: نهم ربیع‌الاول، قتل خلیفه‌ی دوم، عَمْرَبْنِ الْخَطَّابِ، ابولؤلؤ، بیست‌وششم ذی‌الحجه، اسناد تاریخی و روایات و احادیث معصومین علیهم‌السلام، بررسی دلایل قائلان به نهم ربیع، حدیث احمد بن اسحاق قمی درباره‌ی نهم ربیع، نقد، رفع‌القلم.

بیان مسأله

در بین شیعیان خصوصاً در ایران مشهور شده است که روز نهم ربیع‌الاول روز کشته شدن خلیفه‌ی دوم به‌دست ابولؤلؤ است و به‌عنوان عید بقر یا فرحة‌الزهر علیها‌السلام یا عیدالزهر علیها‌السلام نام گرفته است. در این گفتار، ابتدا این موضوع را بررسی می‌کنیم که آیا اسناد تاریخی و روایات و احادیث معصومین علیهم‌السلام چنین چیزی را تأیید می‌کند یا خیر.

بنا به آنچه روایات تاریخی نقل می‌کند، خلیفه‌ی دوم در روز بیست‌وششم ذی‌الحجه به‌دست ابولؤلؤ مضروب شد و سه روز بعد در روز بیست‌ونهم ذی‌الحجه از دنیا رفت. این نقل تواریخ است. من ابتدا اسنادی را که مؤید تاریخ بیست‌وششم ذی‌الحجه هستند می‌گویم و سپس دلایل کسانی را که معتقدند این واقعه در نهم ربیع‌الاول رخ داده، بررسی می‌کنم و در ادامه، به نقد آن دلایل می‌پردازم؛ بعد هم مباحث دیگری که در پی خواهد داشت را می‌گویم.

شخصیت بسیار بزرگ دیگری که در تاریخ جایگاه بسیار والایی در بین علمای شیعه دارد، سیدبن-طاووس اعلی الله مقامه است. سیدبن طاووس شخصیتی است که هم در علم، هم در تقوا و عرفان و هم در ارتباط ویژه‌ای که با حضرت ولی عصر ارواحنا فداه داشته، کاملاً شاخص است. ایشان کتابی به نام *اقبال الاعمال* دارد که اعمال مستحب طول سال را در آن بیان کرده است؛ کتاب بسیار مشروح و ارزشمندی است. سیدبن طاووس در *اقبال الاعمال* می‌گوید: **وَ فِي السَّادِسِ وَالْعِشْرِينَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ قُتِلَ عَدُوٌّ لِأَهْلِ بَيْتِ النَّبُوَّةِ عليه السلام**:^۳ در بیست و ششم ماه ذی‌الحجه دشمنی از دشمنان اهل بیت عليه السلام کشته شد. (که این ناظر بر همان حادثه‌ی کشته شدن خلیفه‌ی دوم است.) سیدبن طاووس در فاصله‌ی قرن ششم و هفتم زندگی می‌کرده است.

شخصیت دیگری که در قرن ششم زندگی می‌کرد، محمدبن ادریس حلی است. مرحوم مجلسی در *بحار الانوار*، این عبارت را از محمدبن ادریس حلی نقل می‌کند: **مَنْ زَعَمَ أَنَّ عُمَرَ قُتِلَ فِيهِ فَقَدْ أَخْطَأَ بِاجْمَاعِ أَهْلِ التَّوَارِيخِ وَالسِّيَرِ**:^۴ هرکس گمان کند که عمر در نه ربیع کشته شده، به اجماع اهل تواریخ و سیره خطا کرده است. یعنی محمدبن ادریس حلی در مورد اینکه عمر در بیست و ششم ماه ذی‌الحجه مضروب شد، ادعای اجماع کرده است.

کفعمی صاحب *مصباح* در قرن نهم، دانشمند بزرگ دیگری است که اهل علم و اهل معناست. او شخص بسیار والامقامی است. کتاب *مصباح* او، کتاب بسیار برجسته‌ای در زمینه‌ی اعمال عبادی سالکان الی الله است. مرحوم محدث قمی در *مفاتیح الجنان* غالب مطالبی که نقل می‌کند، یا از *اقبال الاعمال* سیدبن طاووس است، یا از *مصباح کفعمی* و یا از *مصباح شیخ طوسی*. کفعمی در *مصباح* این عبارت را نوشته است: **إِنَّمَا قُتِلَ عُمَرُ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ لِارْبَعِ لَيَالٍ بَقِيْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةً ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ مِنْ**

^۳. سیدبن طاووس، *اقبال الاعمال*، ج ۱، ص ۵۲۹.

^۴. مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۳۱، ص ۱۱۹.

الْهَجْرَةَ:^۵ هر آینه، عمر در سال بیست و سوم هجری در روز دوشنبه در حالی که چهار [شب] مانده بود به پایان ماه ذی‌الحجه کشته شد. باز در همین کتاب مصباح جای دیگر، می‌نویسد: **وَ فِي سَابِعِ عَشْرِيهِ طُعِنَ عُمَرُ ابْنُ الْخَطَّابِ:**^۶ عمر بن الخطاب در بیست و هفتم ماه ذی‌الحجه مضروب شد.

در قرن یازدهم مرحوم علامه مجلسی رضوان الله علیه، صاحب کتاب شریف بحار الانوار در این کتاب می‌نویسد: **أَقُولُ مَا ذَكَرَ أَنَّ مَقْتَلَهُ كَانَ فِي ذِي الْحِجَّةِ هُوَ الْمَشْهُورُ بَيْنَ فَقَهَائِنَا الْإِمَامِيَّةِ ... بَلِ الْإِجْمَاعُ حَاصِلٌ مِنَ الشَّيْعَةِ وَ أَهْلِ السُّنَّةِ عَلَى ذَلِكَ:**^۷ من مجلسی می‌گویم اینکه نقل شده که کشته شدن خلیفه‌ی دوم، عمر در ماه ذی‌الحجه است، در میان فقهای ما یعنی امامیه مشهور است. سپس مقداری ادامه می‌دهد و بعد می‌گوید: **بَلِ الْإِجْمَاعُ:** یعنی در این مسأله، قائل به اجماع بین شیعه و اهل سنت می‌شود.

علامه مجلسی از مؤلف انیس العابدین نیز نقل می‌کند. کتاب انیس العابدین کتاب بسیار مشروحی در زمینه‌ی ادعیه و اوراد و اذکار است. مؤلف این کتاب محمد بن محمد الطیب است و در قسمت کتب خطی کتابخانه مرحوم آیت الله العظمی نجفی مرعشی رضوان الله علیه نسخه‌ای از این کتاب وجود دارد. علامه مجلسی می‌گوید: مؤلف این کتاب از علمای مقدم و اولی‌های ماست. ایشان در بحار الانوار از قول مؤلف انیس العابدین نقل می‌کند: **إِنَّمَا قُتِلَ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ لِارْبَعِ لَيَالٍ بَقِيْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةً ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ مِنَ الْهَجْرَةِ:**^۸ هر آینه خلیفه‌ی دوم یعنی عمر در سال بیست و سوم هجری در روز دوشنبه‌ای که چهار [شب] به اتمام ذی‌الحجه مانده بود، کشته شد.

^۵. کفعمی، مصباح، ص ۵۱۱.

^۶. کفعمی، مصباح، ص ۵۱۵.

^۷. مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۱، صص ۱۱۸ و ۱۱۹.

^۸. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۵، ص ۳۷۲.

این از دانشمندان بزرگ شیعی که این مطلب را می‌گویند. حالا نظر برخی دانشمندان دیگر را هم خدمتان عرض می‌کنم. عبارتهای عربی را نمی‌خوانم به‌خاطر اینکه بحثمان مفصل است.

یعقوبی، صاحب تاریخ یعقوبی دانشمندی است که در قرن سوم می‌زیسته و شخصیت کاملاً شناخته شده‌ای است. در تاریخ یعقوبی به زبان عربی^۹ و در ترجمه‌ی فارسی آن^{۱۰} این مسئله که عمر در بیست‌وشش ذی‌الحجه مضراب شد، آمده است.

همچنین مسعودی، دانشمند بزرگ، صاحب کتاب‌های *مروج الذهب و التنبيه والإشراف*، در *مروج الذهب*^{۱۱} و ترجمه‌ی فارسی آن^{۱۲} به این موضوع تصریح کرده است. در کتاب *التنبيه والإشراف* نیز تصریح کرده که کشته شدن عمر در روز بیست‌وششم ذی‌الحجه بوده است.^{۱۳} مسعودی در قرن چهارم می‌زیسته است.

ابن‌اعثم کوفی صاحب کتاب *الفتوح* و از دانشمندان شیعی قرن چهارم است. او در *الفتوح* نقل کرده که مضراب شدن عمر در روز بیست‌وششم ذی‌الحجه بوده است.^{۱۴}

دانشمند دیگری به نام ابومحمد عبدالله بن محمد تائب طبری، صاحب کتاب *الغرة* نیز همین مطلب را گفته است.^{۱۵}

۹. یعقوبی، تاریخ‌الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۹: *فَطَعَنَ عُمَرُ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ لِأَرْبَعِ لَيَالٍ بَقِيْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةِ ۲۳.*

۱۰. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه‌ی محمدابراهیم آیتی، ج ۲، ص ۴۹.

۱۱. مسعودی، *مروج الذهب*، ج ۲، ص ۳۰۴: *فَقَتَلَهُ فَيَرُوزُ أَبُو لَوْلُؤَةَ غُلَامُ الْمُغَيَّرَةِ بْنِ الشُّعْبَةَ، يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ لِأَرْبَعِ بَقِيْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ تَمَامَ سَنَةِ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ.*

۱۲. مسعودی، *مروج الذهب*، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، ج ۱، ص ۶۶۱.

۱۳. مسعودی، *التنبيه والإشراف*، ص ۲۵۰: *و قُتِلَ بِالْمَدِينَةِ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ لِأَرْبَعِ بَقِيْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةِ ۲۳.*

۱۴. ابن‌اعثم کوفی، *الفتوح*، ج ۲، ص ۳۲۹: *ثُمَّ تُوفِّيَ عُمَرُ رَحِمَهُ اللهُ عَلَيْهِ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ بِالْعَشِيِّ لَيْلَةَ الْخَمِيسِ لِأَرْبَعِ بَقِيْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةِ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ مِنَ الْهِجْرَةِ النَّوِيَّةِ.*

۱۵. مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۳۱، ص ۱۱۹.

به بعضی از دانشمندان اهل سنت هم که معتقدند این واقعه در بیست و ششم ذی الحجه رخ داده است، اشاره می‌کنیم. سلیمان بن احمد طبرانی که بین قرن سوم و چهارم می‌زیسته، در کتاب *معجم الکبیر*^{۱۶}، محمد بن سعد، یکی از دانشمندان قرن سوم در کتاب *الطبقات الکبری*^{۱۷} و طبری، یکی دیگر از دانشمندان قرن چهارم در *تاریخ طبری*^{۱۸} به این مسئله تصریح دارند.

بلاذری، یکی دیگر از دانشمندان قرن سوم، در کتاب *انساب الاشراف* بر این مسأله تصریح دارد.^{۱۹} بنابراین مضروب شدن عمر در بیست و ششم ذی الحجه، هم توسط دانشمندان بسیار بزرگ شیعه در قرون اولیه تصریح شده و هم دانشمندان اهل سنت بر آن متفق هستند. این گام اول بحث بود.

بررسی دلائل کسانی که قائل به کشته شدن خلیفه دوم در نهم ربیع الاول هستند

همان‌طور که عرض کردم، مشهور شده که روز کشته شدن عمر بن الخطاب، خلیفه دوم توسط ابولؤلؤ ایرانی، روز نهم ربیع الاول است. بنده ادله‌ای را که قائلان به این نظر آورده‌اند بررسی کرده‌ام و خدمتان عرض می‌کنم و سپس به نقد و بررسی آن دلائل می‌پردازیم.

نخستین دلیلی که می‌آورند، روایتی است که محمد بن ابی‌العلاء همدانی و یحیی بن محمد جریح بغدادی از احمد بن اسحاق قمی، از امام عسکری علیه السلام [یا] از امام هادی علیه السلام، از حذیفه بن یمان نقل کرده‌اند. این روایت در دو کتاب آمده که دیگران نیز از این کتاب‌ها نقل کرده‌اند. نخست کتاب

^{۱۶}. طبرانی، معجم الکبیر، ج ۱، ص ۷۰: دُفِنَ [طُعِنَ] عُمَرُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ، لِأَرْبَعِ لَيَالٍ بَقِيْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ، سَنَةَ ثَلَاثٍ وَ عَشْرِينَ ...

وَ قُتِلَ فِي عَقَبِ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةَ ثَلَاثٍ وَ عَشْرِينَ، فَأَقَامَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ بَعْدَ الطَّعْنَةِ، ثُمَّ مَاتَ فِي آخِرِ ذِي الْحِجَّةِ.

^{۱۷}. محمد بن سعد، طبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۷۸: طُعِنَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ لِأَرْبَعِ لَيَالٍ بَقِيْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةَ ثَلَاثٍ وَ عَشْرِينَ وَ

دُفِنَ يَوْمَ الْأَحَدِ صَبَاحَ هِلَالِ الْمُحَرَّمِ سَنَةَ أَرْبَعٍ وَ عَشْرِينَ.

^{۱۸}. طبری، تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۱۹۳: ثُمَّ تُوْفِيَ لَيْلَةَ الْأَرْبَعَاءِ لِثَلَاثِ لَيَالٍ بَقِيْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةَ ثَلَاثٍ وَ عَشْرِينَ.

^{۱۹}. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱۰، ص ۴۲۸: طُعِنَ عُمَرُ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ لِسَبْعِ بَقِيْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ، وَ قَالَ غَيْرُهُ لَيْسَتْ بَقِيْنَ

مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةَ ثَلَاثٍ وَ عَشْرِينَ وَ تُوْفِيَ لِهِلَالِ الْمُحَرَّمِ سَنَةَ أَرْبَعٍ وَ عَشْرِينَ.

زوائد/الفوائد است. جالب است! کسانی که استدلال کرده‌اند قتل عمر در نهم ربیع بوده، گمان کرده‌اند زوائد/الفوائد متعلق به سید بن طاووس است؛ در حالی که این کتاب تألیف علی بن علی بن طاووس است. البته این مطلب را در نقادی‌ها باید می‌گفتیم. حدیث مورد بحث را از باب ربیع‌الاول این کتاب نقل کرده‌اند. کتاب دیگر، المحتضر تألیف حسن بن سلیمان است. البته متن روایتی که این دو نقل کرده‌اند، اختلافاتی با هم دارد. بعدها دانشمندان دیگری همچون مرحوم مجلسی در بحارالانوار^{۲۰} و در کتاب فارسی زادالمعاد^{۲۱} که در باب اعمال عبادی و شبیه مفاتیح‌الجنان است، این روایت را نقل کرده‌اند.

روایت بسیار مشروح و مفصل است. محمد بن ابی‌العلاء و یحیی بن محمد جریح می‌گویند: روز نهم ربیع‌الاول، ما رفتیم در خانه‌ی احمد بن اسحاق قمی. دختری دم در آمد. از او سراغ احمد بن اسحاق را گرفتیم. معلوم شد که او به حمام رفته تا غسل کند. بعد که داخل رفتیم، از او پرسیدیم: این غسل به چه مناسبت است؟ گفت: مگر نمی‌دانید که امروز روز عید است؟ گفتیم: چه عیدی؟ امروز که نه جمعه است، نه عید قربان و نه عید غدیر؛ چه عیدی است؟ سپس احمد بن اسحاق قمی ماجرای را نقل می‌کند؛ می‌گوید: من خدمت امام هادی علیه السلام یا امام عسکری علیه السلام (بنا به تفاوت نقلی که شده) مشرف شدم. بعد حضرت از قول حذیفه بن یمان، حدیثی را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کنند دائر بر اینکه این روز، روز بسیار عظیمی است؛ روز کشته شدن عمر بن الخطاب است و ویژگی‌هایی نیز برای این روز به‌عنوان روز عید نقل می‌شود؛ در میان این حدیث، حتی حدیث قدسی، یعنی مطالبی از قول خدای متعال هم هست. این یکی از دلایل کسانی است که معتقدند نهم ربیع‌الاول روز کشته شدن خلیفه‌ی دوم است.

^{۲۰}. مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۱، ص ۱۲۰ و ج ۹۵، ص ۳۵۱.

^{۲۱}. مجلسی، زادالمعاد، صص ۴۰۵-۴۱۱.

دومین دلیل، روایتی است که گفته شده شیخ صدوق در یکی از کتاب‌هایش از امام صادق علیه السلام در مورد روز نهم ربیع نقل کرده است. من هرچه جستجو کردم، این روایت را پیدا نکردم. در بعضی جاها اشاره شده است که شیخ صدوق یا ابن بابویه هم روایتی از امام صادق علیه السلام درباره‌ی روز نهم ربیع نقل کرده؛ اما من هرچه در کتاب‌های شیخ صدوق جستجو کردم، چنین روایتی پیدا نکردم. اگر از عزیزان کسی این روایت را پیدا کرد یا توانست از کسی بپرسد، ممنون می‌شوم که متن آن را در اختیار من قرار دهد.

سومین دلیلی که در اثبات قتل خلیفه‌ی دوم در نهم ربیع‌الاول آورده‌اند، عبارتی است که مرحوم مجلسی [بیان] کرده است. در بخش قبلی گفتیم که مرحوم مجلسی از محمدبن‌ادریس حلی نقل کرده که: **مَنْ زَعَمَ أَنَّ عُمَرَ قُتِلَ فِيهِ فَقَدْ أَخْطَأَ بِاجْمَاعِ أَهْلِ التَّوَارِيخِ وَ السِّيَرِ**:^{۲۲} هرکس گمان کند که عمر در نهم ربیع کشته شده، به اجماع اهل تواریخ و سیره خطا کرده است. چند صفحه بعد، مجلسی می‌گوید: **فَاسْتَبْعَادُ ابْنِ إِدْرِيسَ وَ غَيْرِهِ رَحْمَةً لِّلَّهِ عَلَيْهِمَ لَيْسَ فِي مَحَلَّةٍ**: اینکه ابن‌ادریس و دیگران نسبت به این مطلب که روز نهم ربیع، روز قتل عمر باشد استبعاد کرده‌اند، این استبعاد به‌جا نیست؛ **إِذْ اِعْتِبَارُ تِلْكَ الرِّوَايَاتِ مَعَ الشُّهُرَةِ بَيْنَ أَكْثَرِ الشَّيْعَةِ سَلْفًا وَ خَلْفًا لَا يَقْضُرُ عَمَّا ذَكَرَهُ الْمُؤَرِّحُونَ مِنَ الْمُخَالِفِينَ وَ يَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونُوا غَيْرُوا** لهذا الْيَوْمِ لَيْسَتْ بِهَ الْأَمْرُ عَلَى الشَّيْعَةِ فَلَا يَتَّخِذُونَهُ يَوْمَ عِيدٍ وَ سُورٍ:^{۲۳} زیرا اعتبار روایاتی که درباره‌ی نهم ربیع نقل شده و بین اکثر شیعیان، چه سلف و چه خلف، چه قدیمی‌ها و چه بعدی‌ها مشهور است، جایی باقی نمی‌گذارد که فرد به آنچه مورّخین اهل سنت نقل کرده‌اند اعتماد و توجه کند. علامه مجلسی می‌گوید: احتمال دارد که علمای سنی روز نهم ربیع را به بیست‌وششم ذی‌الحجه تغییر داده باشند؛ تا امر بر شیعیان مشتبه شود و این روز را روز عید و سُور و نگیرند؛ (زیرا در روایت احمدبن‌اسحاق قمی

۲۲. مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۱، ص ۱۱۹.

۲۳. مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۱، ص ۱۳۲.

تأکید شده که این روز را عید بگیرید و...). علامه مجلسی می‌گوید احتمالاً علمای سنی مخصوصاً تاریخ قتل عمر را از نهم ربیع‌الاول به بیست‌وششم ذی‌الحجه تغییر داده‌اند تا بین شیعه این موضوع مشتبه شود و در نتیجه روز نهم ربیع را جشن نگیرند.

چهارمین چیزی که به آن استناد می‌کنند، عبارتی است که می‌گویند در اعتبار این روز، از سیدبن-طاووس نقل شده است. البته همان‌طور که عرض کردم، انتساب این قول به سیدبن‌طاووس معروف اشتباه است. گرچه پسر سیدبن‌طاووس را هم مثل پدرش می‌شود سیدبن‌طاووس نامید؛ زیرا هم سید بوده، هم جدش طاووس بوده است؛ اما این سیدبن‌طاووس آن سیدبن‌طاووس مشهور نیست؛ فرزند اوست؛ یعنی علی‌بن‌علی‌بن‌موسی است؛ در حالی که خود سیدبن‌طاووس، علی‌بن‌موسی است. سیدبن-طاووس یعنی پسر سیدبن‌طاووس صاحب اقبال‌الاعمال، در کتاب زوائدالفوائد باب ربیع‌الاول، روایتی را که از حذیفه‌بن‌یمان در مورد کشته شدن خلیفه دوم در نهم ربیع نقل شده، معتبر می‌داند. مرحوم مجلسی هم عبارت صاحب زوائدالفوائد در تأیید این روایت را در بحارالانوار نقل کرده است. عبارت مرحوم مجلسی این است: **قَالَ السَّيِّدُ: نَقَلْتُهُ مِنْ خَطِّ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ طَيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ: أَنْ سَيِّدَ كَه** مقصود پسر سیدبن‌طاووس است، می‌گوید: من این روایت را از خط محمدبن‌علی‌بن‌محمدبن‌طی که خدا او را رحمت کند، نقل کرده‌ام. **وَ وَجَدْنَا فِيهَا تَصَفُّحًا مِنْ الْكُتُبِ عِدَّةَ رَوَايَاتٍ مُوَافِقَةً لَهَا: پسر سیدبن-** طاووس می‌گوید: ما در تحقیقاتی که کردیم و کتاب‌های زیادی که ورق زدیم، تعدادی روایت در تأیید روایت حذیفه‌بن‌یمان پیدا کردیم. **فَاعْتَمَدْنَا عَلَيْهَا:** لذا به استناد آنها، به این روایت احمدبن‌اسحاق اعتماد کردیم؛ **فَيَنْبَغِي تَعْظِيمُ هَذَا الْيَوْمِ الْمُمَشَّرِ إِلَيْهِ وَ إِظْهَارُ السُّرُورِ فِيهِ:**^{۲۴} و سزاوار است که این روزی که به آن اشاره کردیم (روز نهم ربیع‌الاول)، بزرگ داشته شود و در چنین روزی اظهار شادمانی شود. این چهارمین دلیلی است که طرفداران نهم ربیع به آن استناد می‌کنند.

^{۲۴}. مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۱، ص ۱۲۹.

پنجمین دلیل این است که برخی از بزرگان شیعه شادمانی کردن و جشن گرفتن در روز نهم ربیع‌الاول، غسل مستحبی و عید گرفتن این روز، اطعام کردن مؤمنین و توسعه دادن به امکانات خانواده در این روز، لباس نو بر تن کردن در این روز و امثال اینها را مستحب دانسته و توصیه کرده‌اند؛ از جمله شیخ مفید، شیخ کفعمی، صاحب جواهر در *جواهرالکلام* و صاحب *عروة الوثقی*^{۲۵}. آنان گفته‌اند این روز، روز شادمانی است و باید آن را جشن گرفت.

برای نمونه، نقل شده که شیخ مفید در *مسار الشیعة* این مطلب را بیان کرده است. من چنین چیزی در *مسار الشیعة* پیدا نکردم؛ ولی مرحوم محدث نوری در *مستدرک الوسائل* این مطلب را از شیخ مفید نقل کرده است.^{۲۶} بنابراین از خود *مسار الشیعة* نیست؛ با یک واسطه، از *مستدرک الوسائل* به نقل از *مسار الشیعة* است.

همچنین نقل شده که کفعمی در مصباح صفحه‌ی دوپست و هفتاد گفته باید در این روز شادی کرد و جشن گرفت.^{۲۷} همچنین شیخ محمدحسن نجفی، صاحب *جواهر معروف* در کتاب *جواهرالکلام* توصیه کرده است که این روز جشن گرفته شود و غسل در این روز مستحب است و چنین و چنان.^{۲۸} سیدمحمدکاظم طباطبایی یزدی، صاحب *عروة الوثقی* نیز در این کتاب نقل کرده که مستحب است در این روز غسل کنند.^{۲۹}

^{۲۵}. مؤلف این کتاب سیدمحمدکاظم طباطبایی یزدی است و به علت شهرت زیاد این کتاب، نویسنده آن صاحب *عروه خوانده* می‌شود.

^{۲۶}. محدث نوری، *مستدرک الوسائل*، ج ۲، ص ۵۲۲.

^{۲۷}. مطلب مورد بحث در این آدرس وجود ندارد. فحوای سخن استاد نیز بر این دلالت دارد که شماره‌ی صفحه را از دیگران نقل کرده و خودشان این مطلب را در این صفحه ندیده‌اند.

^{۲۸}. نجفی، *جواهرالکلام*، ج ۵، صص ۴۳ و ۴۴.

^{۲۹}. طباطبایی یزدی، *عروة الوثقی*، ج ۲، ص ۱۵۲.

بنابراین پنجمین دلیل، توصیه به جشن و شادمانی در چنین روزی از جانب بزرگان شیعه است. برخی از این بزرگان برای این توصیه‌ی خود دلیل هم آورده‌اند؛ مانند صاحب جواهر که به حدیث احمدبن- اسحاق قمی استناد کرده است^{۳۰} و دیگران هم بدون ذکر دلیل و استناد، توصیه کرده‌اند. ششمین نکته که به صورت شفاهی از یکی از علمای طرفدار نهم ربیع شنیده‌ام، این است که گفته‌اند اگر به تاریخ رحلت رسول‌الله ﷺ که بیست‌وهشت صفر است، مدت زمان خلافت ابابکر و عمر را اضافه کنیم، به تاریخ نهم ربیع‌الاول می‌رسیم و در نتیجه این بهترین دلیل است بر اینکه نهم ربیع روز کشته شدن عمر بن الخطاب است.

نقد دلائل کسانی که قائل به کشته شدن خلیفه‌ی دوم در نهم ربیع‌الاول هستند

بدین ترتیب، من جامع‌ترین گزارش را از دلائل طرفداران نهم ربیع عرض کردم. هیچ‌چیز را فروگذار نکردم. همه‌ی دلائلی را که در کتاب‌های مختلف با آنها برخورد کردم و با توجه به آنها قائلند که نهم ربیع‌الاول روز کشته شدن خلیفه‌ی دوم است، برای شما بیان نمودم. اکنون به نقد و بررسی این دلائل می‌پردازیم.

۱. روایتی که احمدبن اسحاق قمی از قول امام عسکری علیه السلام یا امام هادی علیه السلام از حذیفه بن یمان نقل کرده و مهم‌ترین دلیل طرفداران نهم ربیع است، به دو اعتبار بسیار ضعیف است و قابل استناد نیست. یک اعتبار این است که محمدبن ابی‌العلاء همدانی و یحیی بن محمد جریح بغدادی که راویان نخست این حدیث هستند و آنها آن را از احمدبن اسحاق و احمدبن اسحاق از امام عسکری یا امام هادی علیه السلام نقل کرده‌اند، در میان رجال شیعه شخصیت‌های ناشناخته‌ای هستند و برای نقل روایات، اشخاص

^{۳۰} نجفی، جواهرالکلام، ج ۵، ص ۴۳: **وَ أَمَّا أَلْفَسَلُ لِلتَّاسِعِ مِنْ رَبِيعِ الْأَوَّلِ فَقَدْ حُكِيَ أَنَّهُ مِنْ فِعْلِ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ الْقَمِّيِّ مُعَلَّأً لَهُ بِأَنَّهُ يَوْمَ**

موثقی نیستند. بنابراین حدیث‌شناسان این حدیث را از نظر سند بسیار ضعیف ارزیابی می‌کنند. خود احمد بن اسحاق شخصیت بسیار والامقامی است. وی از اصحاب امام عسکری علیه السلام است؛ اما این دو نفر که گفته‌اند احمد بن اسحاق این روایت را برای ما نقل کرد، در علم رجال شیعه، شخصیت‌های شناخته شده و قابل وثوقی نیستند. این به لحاظ سند.

از نظر محتوا، این حدیث با آیات قرآن کریم و احادیث قطعی معصومین علیهم السلام تعارض جدی دارد؛ چراکه در این حدیث آمده است: روز نهم ربیع‌الاول روزی است که خدای متعال می‌فرماید: من امر کردم کرام‌الکاتبین یا ملائکه‌ای که اعمال بندگان را می‌نویسند، در این روز قلم را بردارند و هر کس هر کار خلافی مرتکب شد، مجازاتی نداشته باشد و نوشته نشود؛ که این بحث به بحث رفع‌القلم معروف شده است. لذا این حدیث از لحاظ متن و محتوا هم قابل نقد است؛ قابل اتکا نیست و حدیث ضعیفی است. بعداً به بحث رفع‌القلم مفصل‌تر می‌پردازیم. این دلیل اول، [که ضعیف بودن و قابل استناد نبودن حدیث منسوب به احمد بن اسحاق است.]

۲. دلیل دوم، روایتی است که از امام صادق علیه السلام نقل کرده‌اند و همان‌طور که پیشتر عرض کردم، با وجود جستجوی فراوان، آن روایت را پیدا نکردم تا از مضمون آن آگاه شوم. گروهی که نقل کرده‌اند شیخ صدوق روایتی راجع به نهم ربیع دارد، می‌گویند او تأیید کرده که نهم ربیع روز به قتل رسیدن خلیفه‌ی دوم است؛ اما متن روایت در دسترس من قرار نگرفت. لیکن می‌بایست نکته‌ای را یادآور شوم که سید بن طاووس مطرح کرده است. همان‌طور که بیان شد، سید بن طاووس به صراحت روز بیست و ششم ماه ذی‌الحجه را روز کشته شدن خلیفه‌ی دوم می‌داند. پیش‌تر، عبارت او را از اقبال‌الاعمال نقل کردم. سید بن طاووس می‌گوید: حتی اگر روایت‌هایی که ناظر بر نهم ربیع است، درست و قابل اعتماد باشد - که اشاره کردم؛ روایت احمد بن اسحاق، هم به لحاظ سند و هم به اعتبار متن ضعیف است؛ روایت منقول از امام صادق علیه السلام هم که هرچه من جستجو کردم پیدا نشد - در اینکه خلیفه‌ی دوم در بیست و ششم ذی‌الحجه کشته شده، تردیدی نیست؛ لذا باید به شکلی این روایات را تأویل کنیم. او

می‌گوید حتی اگر این روایات معتبر باشد، از آنجا که علمای شیعه و اهل سنت، به‌طور مسلم، بیست- و ششم ذی‌الحجه را روز قتل عمر می‌دانند، لازم است به شکلی این روایات را حل کنیم. سپس می‌گوید: روز نهم ربیع‌الاول که در این روایات روز قتل عمر در نظر گرفته شده، مجازاً روز قتل عمر خوانده شده است و یکی از این چند احتمال وجود دارد: احتمال اول این است که روز نهم ربیع روزی است که ابولؤلؤ مصمم شد عمر را بکشد؛ یعنی روز شکل‌گیری انگیزه‌ی قتل عمر در قاتل، در روایات مجازاً روز کشته شدن عمر نامیده شده است. احتمال دوم هم این است که روز نهم ربیع، روزی است که ابولؤلؤ از شهری که در آن بود به قصد کشتن خلیفه‌ی دوم به سمت مدینه حرکت کرد، و در نتیجه مجازاً گفته شده همان روزی است که ماجرای قتل عمر در آن رخ داده است. سومین احتمالی که سیدبن طاووس مطرح می‌کند تا به‌گونه‌ای با روایات کنار بیاید، این است که روز نهم ربیع، ممکن است روز رسیدن ابولؤلؤ به شهر مدینه به قصد قتل خلیفه‌ی دوم باشد.^{۳۱} با این سه احتمال، راهی پیدا می‌شود که ما ضمن اینکه این روایات را به‌طور کلی نفی نکنیم، بتوانیم این واقعه‌ی مسلم تاریخی که کشته شدن عمر بن الخطاب در بیست و ششم ذی‌الحجه‌ی سال بیست و سه هجری است را به‌عنوان یک واقعیت قبول کنیم و تعارض این روایات با آن واقعیت را به‌گونه‌ای حل کنیم.

۳. و اما عبارت مرحوم مجلسی که می‌گوید روز نهم ربیع روز کشته شدن خلیفه‌ی دوم است:^{۳۲} اولاً، مرحوم مجلسی در قرن یازدهم زندگی می‌کرده است. اشاره کردیم که هرچه اسناد به زمان وقوع حادثه نزدیک‌تر باشد، اعتبار بیشتری دارد؛ و ما وقوع قتل عمر در روز بیست و ششم ذی‌الحجه را از قول دانشمندان بزرگ شیعه‌ای نقل کردیم [که همگی نسبت به مرحوم مجلسی متقدم بوده و در نتیجه به وقوع حادثه نزدیک‌تر بوده‌اند؛] شخصیت‌هایی مثل محمدبن عمر واقدی در قرن دوم، شیخ

۳۱. سیدبن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۲، ص ۵۹۸ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۱، ص ۱۳۱.

۳۲. مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۱، ص ۱۳۲.

مفید در قرن چهارم، محمد بن ادریس حلی در قرن ششم، سید بن طاووس در قرن ششم و هفتم، مرحوم کفعمی در قرن نهم؛ و همچنین از بزرگان دیگری مثل یعقوبی صاحب تاریخ یعقوبی، مسعودی صاحب مروج الذهب و التنبیه والاشراف، و ابن اعثم کوفی صاحب الفتوح در قرن چهارم. در این ارتباط، احتمالی به ذهن من آمد. این احتمال زمانی در ذهن من قوی تر شد که دیدم سید بن طاووس در جایی تصریح کرده که در عین بیست و ششم ذی الحجّه بودن قتل خلیفه دوم، در میان عجم، یعنی ایرانیان شایع است که روز قتل او نهم ربیع بوده است. این موضوع ذهن مرا به این سمت جهت داد که شاید این مسأله‌ای است که در ایران بیشتر پررنگ شده است. خصوصاً در زمان حکومت صفویه که مرحوم علامه مجلسی در آن زمان زندگی می‌کرده، به دلیل تعارضات و جنگ‌ها و درگیری‌هایی که بین حکومت صفوی با حکومت عثمانی وجود داشت، روحیه‌ی ضدّ سنی‌گری پررنگی در دستگاه حکومت صفوی وجود داشت؛ و به همین خاطر خواسته‌اند نهم ربیع را پررنگ کنند و شاید علامه مجلسی تحت تأثیر این مسئله است که عنوان کرده که بیست و ششم ذی الحجّه نظر مخالفین، یعنی اهل سنت است و نظر ما روز نهم ربیع است. همان‌طور که قبلاً گفتیم، علامه مجلسی در بحار الانوار می‌گوید این اجماع علمای شیعه و سنی است که بیست و ششم ذی الحجّه روز قتل عمر بوده است.^{۳۳} ابتدا نقل می‌کند اجماع است و سپس چنین نظری می‌دهد؛ لذا این قدری قابل تأمل است که آیا این نظر واقعاً نظر محققانه‌ی اوست یا خیر؛ خصوصاً اینکه این همه اسناد روایی و تاریخی مؤید بیست و ششم ذی الحجّه داریم که مقدم بر مجلسی است و او خود، بسیاری از آنها را در بحار الانوار نقل کرده است.

۴. نکته‌ی چهارمی که در ادله بود، این بود که گفتند سید بن طاووس در اقبال الاعمال نقل کرده که روایت احمد بن اسحاق مورد اعتماد من است و به این استناد، من نهم ربیع را روز کشته شدن خلیفه‌ی دوم می‌دانم. در حالی که در اقبال الاعمال، سید بن طاووس تصریح می‌کند که با وجود دو روایتی که

^{۳۳}. مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۱۱۹.

اشاره کردیم؛ یعنی روایت احمد بن اسحاق و روایتی که گفته شده شیخ صدوق از امام صادق علیه السلام نقل کرده، من، یعنی سید بن طاووس، هر چه در تحقیقاتم در کتاب‌ها گشتم و ورق زدم، دلیلی مؤید بر اینکه قتل عمر در نهم ربیع الاول واقع شده باشد، نیافتم. این در حالی است که خود سید بن طاووس این دو روایت را نقل می‌کند. او سپس با فرض صحت این روایات، همان سه احتمالی که اشاره کردم را بیان می‌کند: روز نهم ربیع یا روز شکل‌گیری انگیزه‌ی قتل در ابولؤلؤ بوده، یا روز حرکت او از شهرش به سمت مدینه و یا روز رسیدن او به مدینه بوده؛ و نه روز کشته شدن عمر بن الخطاب؛ و در نتیجه، در این روایات، نهم ربیع مجازاً روز کشته شدن عمر بن الخطاب معرفی شده است. این مطلب در فصل «نهم ربیع الاول» کتاب اقبال الاعمال نقل شده است.^{۳۴} سید بن طاووس در فصل دیگری از اقبال الاعمال، یعنی فصل «آنچه در بیست و پنجم ذی‌الحجه انجام می‌شود» تصریح کرده که خلیفه‌ی دوم در بیست و هشتم ذی‌الحجه کشته شده است. عبارت آن، چنان که قبلاً هم خواندم، این است: **وَ فِي السَّادِسِ وَ الْعَشْرِينَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ قُتِلَ عَدُوٌّ لِأَهْلِ بَيْتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ**.^{۳۵} بنابراین آنچه مجلسی از کتاب زوائد الفوائد از قول پسر سید بن طاووس نقل کرده که من با تصحیح در کتاب‌ها، روایت‌های متعددی در تأیید روایت حذیفه بن یمان درباره‌ی نهم ربیع یافتیم و لذا به این روز اعتماد کردم، با توجه به شخصیت والا و منزلت و جایگاه سید بن طاووس اصلی، یعنی پدر علی بن علی بن موسی طاووس که شخصیت او قابل مقایسه با شخصیت پسرش نیست، قابل اعتنا نیست؛ چرا که سید بن طاووس اصلی تصریح می‌کند که هیچ مؤیدی پیدا نشد که بتوانیم نهم ربیع را روز قتل خلیفه‌ی دوم بدانیم.

۵. نکته‌ی پنجم در نقد دلائل طرفداران نهم ربیع این است: با توجه به اینکه از برخی بزرگان نقل کرده‌اند که روز نهم ربیع، روز سرور و شادی است و باید در آن روز جشن گرفت و لباس نو پوشید و

^{۳۴}. سید بن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۲، صص ۵۹۷ و ۵۹۸.

^{۳۵}. سید بن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۵۲۹.

حتی برخی قائل به استحباب غسل شده‌اند و البته برخی هم نشده‌اند؛ این احتمال به صورت جدی برای من پررنگ شد که روز نهم ربیع‌الاول صرف‌نظر از ماجرای قتل عمر، روز مبارکی است. در واقع مبارک بودن این روز به ماجرای قتل عمر ارتباطی ندارد. این روز، می‌تواند صرف‌نظر از ماجرای قتل عمر، از طرف پیغمبر یا ائمه عليهم السلام مستقلاً روز سرور شیعیان اعلام شده باشد و گفته باشند شادمانی کنید. هیچ ایرادی هم ندارد. این ربطی به کشته شدن عمر در آن روز ندارد. من بعضی عبارتهای بزرگان را که ناظر بر عید دانستن این روز است، نقل می‌کنم. برای نمونه، مرحوم محدث نوری در مستدرک‌الوسائل از مسأله‌الشیعه‌ی شیخ مفید نقل می‌کند: **قَالَ الشَّيْخُ الْمُفِيدُ فِي كِتَابِ مَسَارِّ الشَّيْعَةِ وَ فِي الْيَوْمِ التَّاسِعِ مِنْهُ يَعْني الرَّبِيعَ الْأَوَّلَ يَوْمَ الْعِيدِ الْكَبِيرِ وَ لَهُ شَرْحٌ كَبِيرٌ فِي غَيْرِ هَذَا الْمَوْضِعِ وَ عِيدٌ فِيهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ أَمَرَ النَّاسَ أَنْ يُعِيدُوا فِيهِ وَ يُتَّخَذَ فِيهِ الْمَرِيسُ:**^{۳۶} شیخ مفید در کتاب **مسار الشیعه** می‌گوید: روز نهم آن یعنی ربیع‌الاول، روز عید بزرگی است و شرح کبیری دارد که اینجا جای آن نیست و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این روز را عید گرفته و به مردم امر کرده‌اند که در آن روز عید بگیرند و شیرینی و شربت بدهند و جشن بگیرند.

کفعمی صاحب مصباح می‌گوید: **وَ فِي تَاسِعِهِ رَوَى فِيهِ صَاحِبُ كِتَابِ مَسَارِّ الشَّيْعَةِ أَنَّهُ مَنْ أَنْفَقَ فِيهِ شَيْئاً غَفَرَ لَهُ وَ يُسْتَحَبُّ فِيهِ إِطْعَامُ الْأَخْوَانِ وَ تَطْيِئُهُمْ وَ التَّوَسُّعَةُ فِي النَّفَقَةِ وَ لَبْسُ الْجَدِيدِ وَ الشُّكْرُ وَ الْعِبَادَةُ وَ هُوَ يَوْمٌ نَفِي الْأَهْمُومِ وَ رَوَى أَنَّهُ لَيْسَ فِيهِ صَوْمٌ:**^{۳۷} در کتاب **مسار الشیعه** (او نیز به شیخ مفید ارجاع می‌دهد). روایت شده که هرکس در روز نهم ربیع‌الاول انفاق کند، گناهانش بخشیده می‌شود؛ و مستحب است اطعام برادران دینی و اینکه خود را خوشبو کنند و در نفقه توسعه دهند، لباس نو بپوشند، شکر به جا بیاورند، به

^{۳۶}. محدث نوری، مستدرک‌الوسائل، ج ۲، ص ۵۲۲.

^{۳۷}. کفعمی، مصباح، ص ۵۱۰.

دیدار همدیگر بروند و این روزی است که غم‌ها در آن نفی می‌شود و روایت شده که در این روز، روزه-
ی مستحبی وارد نشده است.

مرحوم حاج سیدمحمدکاظم طباطبایی، صاحب عروةالوثقی هم در این کتاب، نهم ربیع را از جمله‌ی
مناسبت‌های شریفه دانسته و حتی غسل را در این روز مستحب می‌داند.^{۳۸}

علی‌بن‌علی‌بن‌طاووس یعنی پسر سیدبن‌طاووس معروف، به نقل مرحوم مجلسی در بحارالانوار از کتاب
زوائدالفوائد، به بزرگداشت و شادی در این روز توصیه نموده است. وقتی دلایل موافقین نهم ربیع را
عرض می‌کردم، عبارتش را برایتان خواندم؛ می‌گوید: **فَيَنْبَغِي تَعْظِيمُ هَذَا الْيَوْمِ الْمُمَشَّرِ إِلَيْهِ وَ إِظْهَارُ السَّرُورِ**
فِيهِ.^{۳۹}

شاهد دیگر از جواهرالکلام نوشته‌ی شیخ محمدحسن نجفی است. او غسل روز نهم ربیع را مستحب و
آن روز را، روز سرور شیعه دانسته است.^{۴۰}

سیدبن‌طاووس در اقبال‌الاعمال، آنجا که ادله‌ی موافقان نهم ربیع را نقد می‌کند و اظهار می‌کند که
یقیناً قتل عمر در نه ربیع واقع نشده، در ادامه می‌گوید: **فَإِنْ أَرَادَ أَحَدٌ تَعْظِيمَهُ مُطْلَقاً لِسَرِّ يَكُونُ فِي مَطَاوِيهِ**
غَيْرِ الْوَجْهِ الَّذِي ظَهَرَ فِيهِ إِحْتِيَاظٌ لِلرَّوَايَةِ وَ هَكَذَا عَادَةُ ذَوِي الرَّعَايَةِ.^{۴۱} بنابراین، مسلم شد که عمر در روز نهم
نهم ربیع‌الاول کشته نشده است؛ اما صرف‌نظر از این، اگر کسی بخواهد این روز را به‌خاطر سری که در
آن هست بزرگ بدارد و احتمالاً به اعتبار آن سرّ بوده که در روایات اشاره شده این روز، روز عید است،
[اشکالی ندارد.] اگر کسی بخواهد به غیر از آن وجه مشهور یعنی قتل عمر، احتیاطاً به‌خاطر اینکه به

^{۳۸}. طباطبایی یزدی، عروةالوثقی، ج ۲، ص ۱۵۲.

^{۳۹}. مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۱، ص ۱۲۹.

^{۴۰}. نجفی، جواهرالکلام، ج ۵، صص ۴۳ و ۴۴.

^{۴۱}. سیدبن‌طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۲، ص ۵۹۸.

آن روایات هم بی‌اعتنایی نکرده باشد، در این روز شادمانی کند، ایرادی ندارد که اظهار سرور کند و جشن بگیرد؛ و این عادت کسانی است که اهل رعایتند و می‌خواهند همه‌ی جهات روایات را مراعات کرده باشند.

از شواهدی که نقل شد، همان نکته‌ای که اشاره کردم به دست می‌آید. گرچه شاید مرحوم صاحب جواهر به حدیث احمد بن اسحاق هم اشاره کرده است،^{۴۲} ولی دیگران به‌طور مطلق گفته‌اند و لذا این اندیشه در ذهن شکل می‌گیرد که نهم ربیع می‌تواند روز جشن و شادمانی باشد؛ ولی این جشن و شادمانی به سبب کشته شدن عمر در این روز نیست. ضمن اینکه اشاره کردم؛ حتی اگر برخی از بزرگان چنین نظراتی داده‌اند، دانشمندان بزرگتر از آنها و مقدّم بر آنها که نزدیک‌تر به تاریخ کشته شدن عمر، یعنی سال بیست‌وسوم هجری قمری بوده‌اند، تصریح کرده‌اند که روز قتل عمر بیست‌وششم ذی‌الحجّه بوده، نه نهم ربیع؛ و طبیعتاً در تحقیقات تاریخی، منابع متقدّم، بر منابع متأخّر رجحان دارد.

۶. و اما ادعای دیگر را که گفته بود اگر تاریخ رحلت رسول خدا ﷺ را با طول دوران خلافت ابی‌بکر و طول دوران خلافت عمر جمع بزنید، به روز نهم ربیع‌الاول منتهی می‌شود؛ بررسی می‌کنیم. این مطلب را بزرگواری از علما شفاهاً برای بنده نقل کرد. به نظرم رسید که دلیل محکمی است؛ پس صحتش را امتحان کردم؛ اما محاسبه‌ای که بنده انجام دادم، به این نتیجه نرسید. زیرا رحلت پیغمبر اکرم ﷺ بیست‌وهشتم صفر سال یازدهم هجری قمری است. ماه صفر دومین ماه سال قمری است؛ پس تاریخ رحلت پیغمبر اکرم ﷺ ۱۱/۲/۲۸ است. مدت خلافت ابوبکر را دو سال و سه ماه و بیست‌ودو روز نقل کرده‌اند؛ مدت خلافت عمر را هم ده سال و شش ماه و هجده روز نقل کرده‌اند. اگر اینها را جمع بزنیم، می‌شود ۲۴/۱/۸ یعنی هشتم محرم سال بیست‌وچهار هجری. این تاریخ، نهم

^{۴۲}. نجفی، جواهر الکلام، ج ۵، ص ۴۳: وَ أَمَّا الْغُسْلُ لِلتَّاسِعِ مِنْ رَبِيعِ الْأَوَّلِ فَقَدْ حُكِيَ أَنَّهُ مِنْ فِعْلِ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ الْقُمِّيِّ مُعَلَّلاً لَهُ بِأَنَّهُ يَوْمَ

ربیع‌الاول نیست؛ چون نهم ربیع‌الاول ۲۴/۳/۹ است؛ در حالی که این ۲۴/۱/۸ است. ۱/۸ به روز بیست‌ونهم ذی‌الحجه که روز مرگ عمر نقل شده است، نزدیک‌تر است؛ چون ماه ذی‌الحجه دوازدهمین ماه از ماه‌های سال قمری است؛ و اگر ماه ذی‌الحجه بیست‌ونهم روز باشد، ۲۳/۱۲/۲۹ با ۲۴/۱/۸ فقط هشت روز فاصله دارد. هشت روز بعد از آن، می‌شود هشتم ماه محرم. بنابراین فاصله‌ی تاریخ محاسبه شده، با بیست‌ونهم ذی‌الحجه هشت روز و با نهم ربیع‌الاول، دو ماه و یک روز است. طبیعتاً من به آنچه مدنظر آن بزرگوار بود که اگر ما طول دوران خلافت ابوبکر و عمر را با زمان رحلت رسول الله ﷺ جمع بزینیم، به نهم ربیع‌الاول منتهی می‌شود، نرسیدیم. حالا اگر کسی رسید، بنده را هم مطلع کند. این بود [نقد و بررسی] ادله‌ی طرفداران نهم ربیع‌الاول.

نفی نهم ربیع‌الاول بودن روز قتل عمر بن الخطاب

و اما بزرگانی از علمای شیعه تصریح به نفی نهم ربیع کرده‌اند. حالا عبارتهای این بزرگان را برایتان می‌خوانم. یکی محمدبن‌ادریس حلی، صاحب کتاب السرائر، از دانشمندان بزرگ شیعه در قرن ششم است. مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار، این عبارت را از کتاب السرائر او نقل کرده است: **مَنْ زَعَمَ أَنَّ عُمَرَ قُتِلَ فِيهِ فَقَدْ أَخْطَأَ بِاجْمَاعِ أَهْلِ التَّوَارِيخِ وَ السِّيَرِ**^{۴۳} هرکس گمان کند که عمر در نه ربیع کشته شده، به اجماع اهل تواریخ و سیره خطا کرده است.

کفعمی که از دانشمندان قرن نهم است، در مصباح می‌گوید: **جُمُهورُ الشَّيعةِ يَزْعُمُونَ أَنَّ فِيهِ قُتِلَ عُمَرُ ابْنُ الْخَطَّابِ وَ لَيْسَ بِصَحِيحٍ**^{۴۴} همه‌ی شیعه گمان می‌کنند که عمر در نهم ربیع‌الاول کشته شده است؛ ولی این صحیح نیست. کفعمی همان شخصی است که گفته بود این روز را عید بگیرید. چنانچه این

^{۴۳}. مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۱، ص ۱۱۹.

^{۴۴}. کفعمی، مصباح، ص ۵۱۰.

سخنان را کنار هم بگذاریم، می‌توان فهمید عید بودن این روز صرف‌نظر از ماجرای قتل عمر است. کفعمی در جای دیگری از مصباح می‌گوید: **مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ قُتِلَ فِي يَوْمِ التَّاسِعِ مِنْ رِبْعِ الْأَوَّلِ فَقَدْ أَخْطَأَ وَ قَدْ نَبَّهْنَا عَلَى ذَلِكَ فِيمَا تَقَدَّمَ عِنْدَ ذِكْرِ شَهْرِ رِبْعِ الْأَوَّلِ**.^{۴۵} هرکس گمان کند که عمر در روز نهم ربیع‌الاول کشته شده، خطا کرده است؛ و ما در فصل ماه ربیع‌الاول به این موضوع پی بردیم و دیگران را هم آگاه کردیم.

و اما عین عبارت سیدبن طاووس را که گفتیم او نیز نهم ربیع را نفی می‌کند، در اینجا نقل می‌کنیم. سیدبن طاووس در فاصله‌ی قرن ششم و هفتم زندگی می‌کرده است. در اقبال‌الاعمال آورده است: **اعْلَمَ أَنَّ هَذَا الْيَوْمَ وَجَدْنَا فِيهِ رَوَايَةَ عَظِيمَ الشَّانِ وَ وَجَدْنَا جَمَاعَةً مِنَ الْعَجَمِ وَ الْأَخْوَانَ يُعَظِّمُونَ السُّرُورَ فِيهِ وَ يَذْكُرُونَ أَنَّهُ يَوْمٌ هَلَكَ بَعْضُ مَنْ كَانَ يَهُونُ بِاللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ وَ رَسُولُهُ صَلَوَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ يُعَادِيهِ**: بدان که ما درباره‌ی این روز (نهم ربیع‌الاول) روایت عظیم‌الشانی یافتیم و دیدیم جماعتی از عجم -اینکه عرض کردم این سنتی در بین ایرانی‌ها بوده و در عرب‌ها نبوده است، از این عبارت معلوم می‌شود- و برادران شیعه‌ی ما شادمانی در روز نهم ربیع را بزرگ می‌دارند و نقل می‌کنند که در این روز یکی از کسانی که خدای بزرگ را کوچک می‌شمرد و رسول خدا ﷺ را کوچک می‌شمرد و با او دشمنی می‌کرد، هلاک شده است؛ **وَ لَمْ أَجِدْ فِيمَا تَصَفَّحْتُ مِنَ الْكُتُبِ إِلَى الْآنَ مُوَافَقَةً عَلَيْهَا لِلرَّوَايَةِ الَّتِي رَوَيْتَاهَا عَنِ ابْنِ بَابُوَيْهِ تَعَمُّدُهُ اللَّهُ بِالْعُقْرَانِ [بِالرِّضْوَانِ]**: من سیدبن طاووس هرچه کتاب‌ها را ورق زدم و در آنها تحقیق کردم، تا این لحظه چیزی پیدا نکرده‌ام که با روایتی که از ابن بابویه **تعمده الله بالرضوان** نقل کردم، موافق باشد؛ منظور ایشان همان روایتی است که نقل شده از امام صادق عليه السلام است. بعد می‌گوید: **وَ إِنْ كَانَ يُمَكِّنُ [أَنْ يَكُونَ] تَأْوِيلُ** ما رواه جعفر بن بابويه: اما امکان تأویل آن روایتی که ابن بابویه از امام صادق عليه السلام نقل کرده است، وجود

^{۴۵}. کفعمی، مصباح، ص ۵۱۵.

دارد؛ **فِي أَنْ قَتَلَ مَنْ ذُكِرَ كَانَ يَوْمَ تَاسِعِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ**: که نقل کرده روز قتل عمر، نهم ربیع الاوّل بوده است. با توجه به اینکه نهم ربیع الاوّل بودن قتل خلیفه دوم هیچ مؤیدی ندارد، می توان آن روایت را به گونه ای تأویل کرد.

سپس تأویلاتش را می گوید: **لَعَلَّ مَعْنَاهُ أَنَّ السَّبَبَ الَّذِي افْتَضَى عَزْمَ الْقَاتِلِ عَلَى قَتْلِ مَنْ قَتَلَ كَانَ ذَلِكَ السَّبَبُ يَوْمَ تَاسِعِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ فَيَكُونُ الْيَوْمُ الَّذِي فِيهِ سَبَبُ الْقَتْلِ أَصْلَ الْقَتْلِ وَ يُمَكِّنُ أَنْ يُسَمَّى مَجَازاً بِالْقَتْلِ**: شاید معنای آن روایت این باشد که سبب و انگیزه ای که عزم قاتل (ابولؤلؤ) را اقتضا کرد بر آنکه کسی را که کُشت، بکشد، در روز نهم ربیع الاوّل به وجود آمد؛ و بعد این روز که روز شکل گیری انگیزه و سبب قتل است، اصل قتل شمرده شده است؛ می توان این را این گونه تعبیر کرد که مجازاً سبب قتل، خود قتل تعبیر شده است. این احتمال اولی است که سیدبن طاووس می دهد. احتمال دوم: **أَنْ يَكُونَ تَوَجُّهُ الْقَاتِلِ مِنْ بَلَدِهِ إِلَى الْبَلَدِ الَّذِي وَقَعَ الْقَتْلُ فِيهِ يَوْمَ تَاسِعِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ**: این است که حرکت کردن قاتل (ابولؤلؤ) از شهرش به سمت شهری که قتل را در آن مرتکب شد، یعنی شهر مدینه، در روز نهم ربیع الاوّل بوده است. به این اعتبار می گویند عمر در نهم ربیع الاوّل کشته شده است. **أَوْ يَوْمَ وُصُولِ الْقَاتِلِ إِلَى الْمَدِينَةِ الَّتِي وَقَعَ فِيهَا الْقَتْلُ كَانَ يَوْمَ تَاسِعِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ**:^{۴۶} یا اینکه روزی که قاتل یعنی ابولؤلؤ به مدینه رسید، روز نهم ربیع الاوّل بوده و به این اعتبار تعبیر شده روز قتل عمر روز نهم ربیع الاوّل است. این نظر سیدبن - طاووس است.

بنابراین دانشمندان بزرگی که در اینجا به سه تن از آنها اشاره کردم، مثل محمدبن ادریس حلی در قرن ششم، سیدبن طاووس در فاصله ی قرن ششم و هفتم و کفعمی صاحب کتاب مصباح در قرن نهم، تصریح کرده اند که روز قتل عمر روز نهم ربیع الاوّل نبوده است. قبلاً نقل کردم که بسیاری از این

^{۴۶}. سیدبن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۲، صص ۵۹۷ و ۵۹۸.

دانشمندان گفته‌اند روز قتل خلیفه‌ی دوم، بیست‌وششم ذی‌الحجه بوده است؛ اینجا می‌بینیم که تصریح به این است که نهم ربیع نبوده است.

بررسی مسأله‌ی رفع‌القلم در روایات

اشاره کردیم که در متن روایت احمدبن اسحاق قمی نکته‌ای وجود دارد که متن را از نظر محتوا قابل تأمل کرده است. این نکته را از هر دو طریق روایت، بیان می‌کنم. طریق اول آن است که حسن بن سلیمان در محضر از همان دو راوی از احمدبن اسحاق قمی از امام هادی علیه السلام یا امام عسکری علیه السلام نقل کرده است. در آن روایت، از زبان امیرالمؤمنین علیه السلام است که: **هَذَا ... يَوْمُ رَفْعِ الْقَلَمِ**.^{۴۷} امروز روزی است که قلم برداشته شد و در قسمت دیگری از حدیث آمده است که خدای متعال به رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرماید: **أَمَرْتُ الْكِرَامَ الْكَاتِبِينَ أَنْ يَرْفَعُوا الْقَلَمَ عَنِ الْخَلْقِ كُلِّهِمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ لَا أَكْتُبُ عَلَيْهِمْ شَيْئاً مِنْ خَطَايَاهُمْ كَرَامَةً لَكَ وَ لَوْصِيَّتِكَ**.^{۴۸} من به ملائکه امر کردم که از این روز، یعنی نهم ربیع‌الاول، به مدت سه روز قلم را از همه‌ی خلق بردارند و هیچ‌یک از خطایائی که خلق مرتکب می‌شوند نمی‌نویسم، به‌خاطر کرامت توی رسول الله و کرامت وصی تو که امیرالمؤمنین است.

در طریق دوم روایت که در کتاب زوائد الفوائد تألیف پسر سیدبن طاووس، یعنی علی بن علی بن طاووس نقل شده است، نیز عبارت مورد بحث شبیه به عبارت منقول در طریق اول است؛ همان روایت را منتها با اختلافی در تعابیر آورده است. از زبان امیرالمؤمنین علیه السلام است که: **هَذَا ... يَوْمُ رَفْعِ الْقَلَمِ**.^{۴۹} امروز، یعنی روز نهم ربیع‌الاول، روز برداشته شدن قلم است؛ و از زبان خدای متعال خطاب به رسول الله صلی الله علیه و آله

^{۴۷} مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۱۲۷، به نقل از حسن بن سلیمان حلّی، محضر. اصل عبارت: **فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَذَا يَوْمُ**

الْإِسْتِرَاحَةِ وَ يَوْمُ تَنْفِيسِ الْكُرْبَةِ، وَ يَوْمُ الْغَدِيرِ الثَّانِي، وَ يَوْمُ تَحْطِيطِ الْأَوْزَارِ، وَ يَوْمُ الْحِجْرَةِ، وَ يَوْمُ رَفْعِ الْقَلَمِ.

^{۴۸} مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۱۲۵، به نقل از حسن بن سلیمان حلّی، محضر.

^{۴۹} مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۳۵۴، به نقل از علی بن علی بن طاووس، زوائد الفوائد.

نقل کرده است که: **وَ أَمَرْتُ الْكِرَامَ الْكَاتِبِينَ أَنْ يَرْفَعُوا الْقَلَمَ عَنِ الْخَلْقِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ لَا يَكْتُبُونَ شَيْئاً مِنْ خَطَايَاهُمْ كِرَامَةً لَكَ وَ لَوْصِيكَ**^{۵۰} و من خدا به کرام‌الکاتبین امر کردم که در این روز قلم را از خلق بردارند (آن روایت سه روز بود، این یک روز است) و هیچ‌یک از خطاهایشان را به‌خاطر کرامتی که برای توی رسول‌الله و وصی تو امیرالمؤمنین قائلم، ننویسند. این روایاتی است که رفع‌القلم در نهم ربیع‌الاول را نقل کرده است. روایت یکی است با دو نقل که اختلافاتی در عبارات دارند.

جالب است؛ من تحقیق کردم که آیا رفع‌القلم در زمان دیگری هم حاکم است یا خیر؛ دیدم بله؛ روایتی در این زمینه یافتیم. اقبال‌الاعمال سیدبن طاووس در رابطه با روز غدیرخم، از امام رضا علیه‌السلام این روایت را نقل کرده است: **وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي يَأْمُرُ اللَّهُ فِيهِ الْكِرَامَ الْكَاتِبِينَ أَنْ يَرْفَعُوا الْقَلَمَ عَنْ مُجَبِّي أَهْلِ الْبَيْتِ وَ شِيعَتِهِمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مِنْ يَوْمِ الْغَدِيرِ وَ لَا يَكْتُبُونَ عَلَيْهِمْ شَيْئاً مِنْ خَطَايَاهُمْ كِرَامَةً لِمُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ**^{۵۱} یعنی روز عید غدیر روزی است که خدای متعال به کرام‌الکاتبین امر می‌فرماید که از این روز تا سه روز قلم را از محبتان و شیعیان اهل بیت علیهم‌السلام بردارند و خطاهای دوستان و شیعیان اهل-بیت علیهم‌السلام را به‌خاطر کرامتی که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیرالمؤمنین علیه‌السلام و ائمه علیهم‌السلام دارند، نمی‌نویسند. پس بحث رفع‌القلم در رابطه با روز عید غدیرخم هم در روایات آمده است. اینک آن را توسعه می‌دهیم؛ دو روایت پیدا کرده‌ام که نه فقط مربوط به روز نهم ربیع است و نه فقط مربوط به روز هجدهم ذی‌الحجه یعنی روز عید غدیرخم؛ بلکه در مورد شیعه، همیشگی است. روایت اول از ابوحمزه‌ی ثمالی از امام صادق علیه‌السلام است: **قَالَ أَبُو حَمَزَةَ وَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: رُفِعَ الْقَلَمُ عَنِ الشَّيْعَةِ بِعِصْمَةِ اللَّهِ وَ وِلَايَتِهِ**^{۵۲} ابوحمزه می‌گوید: من از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمودند: به عصمت

۵۰. مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۳۵۳، به نقل از علی‌بن‌علی‌بن‌طاووس، زوائدالفتاوی.

۵۱. سیدبن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۴۶۴.

۵۲. صدوق، فضائل‌الشیعه، ص ۱۴ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۵، ص ۱۴۳.

و ولایت الهی، قلم از شیعه برداشته شده است. این روایت زمان خاصی ندارد؛ به طور کلی، قلم از شیعه برداشته شده است؛ یعنی هیچ‌گاه نوشته نمی‌شود. روایت دوم نیز ناظر بر شیعه است. این روایت به من در گشودن رمز این مسأله کمک کرد. روایت این است: **عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ زُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ شِيعَتِنَا**: امام رضا علیه السلام فرمودند: قلم از شیعیان ما برداشته شده است. راوی می‌گوید: **فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي كَيْفَ ذَلِكَ**: به امام رضا علیه السلام عرض کردم چگونه قلم برداشته شده و خطایای آنها نوشته نمی‌شود؟ **قَالَ لِأَنَّهُمْ أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْعَهْدُ بِالتَّقِيَّةِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ**: امام رضا علیه السلام فرمودند: به‌خاطر اینکه از شیعیان و دوستان ما پیمان گرفته شده که در دولت باطل که غیر دولت ائمه علیهم السلام است، تقیه پیشه کنند و عقائد خود را اظهار نکنند. پس این به یک لحاظ که در فشارند. **يَأْمُنُ النَّاسُ وَ يُخَوِّفُونَ**: در حالی که همه‌ی مردم در امنیت به سر می‌برند، شیعیان در دولت باطل در خوف به سر می‌برند. **وَ يُكْفَرُونَ فِينَا وَ لَا نُكْفَرُ فِيهِمْ**: همچنین به‌دلیل اینکه شیعیان به‌خاطر ما اهل بیت تکفیر می‌شوند (همین امروز هم وهابی‌ها می‌گویند شیعیان کافر و مشرک هستند)؛ ولی ما اهل بیت به‌خاطر شیعیان تکفیر نمی‌شویم. **وَ يُقْتَلُونَ بِنَا وَ لَا نُقْتَلُ بِهِمْ**: و شیعیان به‌خاطر ما و در راه ما و به‌سبب ما کشته می‌شوند؛ اما ما به‌سبب شیعیان کشته نمی‌شویم. می‌خواهد بگوید شیعیان در فشارند؛ فشار تقیه، فشار خوف، فشار تکفیر و فشار کشته شدن. **مَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ شِيعَتِنَا ارْتَكَبَ ذَنْبًا أَوْ حَطَأَ إِلَّا نَالَهُ فِي ذَلِكَ غَمٌّ يُمَحِّصُ عَنْهُ ذُنُوبَهُ وَ لَوْ أَنَّهُ آتَى بِذُنُوبٍ بَعْدَ الْقَطْرِ وَ الْمَطَرِ وَ بَعْدَ الْحَصَى وَ الرَّمْلِ وَ بَعْدَ الشَّوْكِ وَ الشَّجَرِ**: امام رضا علیه السلام فرمودند: هیچ‌یک از شیعیان ما نیست که مرتکب گناهی شود یا خطای کوچک یا بزرگی انجام دهد، مگر اینکه در اثر همین کار، غم و اندوهی به او می‌رسد که او را از گناهش پاک می‌کند؛ حتی اگر گناهانش به تعداد قطره‌های آب‌ها و باران‌ها و شن‌ریزه‌ها و ماسه‌ها و خارها و درختان باشد. البته اینجا تعبیر شیعه است. گناهان شیعه هر قدر هم زیاد باشد، متناسب با آن، خدا مشکلاتی را برای او پیش می‌آورد، غم‌ها و اندوه‌هایی را برای او پیش می‌آورد که در این فشار ناشی از غم و اندوه، گناهان او پاک می‌شود و او از

گناهانش جدا می‌شود. **فَإِنْ لَمْ يَتَلَهُ فِي نَفْسِهِ فِي أَهْلِهِ وَ مَالِهِ**: اگر هم اتّفاقی برای خودش نیفتاد، ممکن است اتّفاقی برای خانواده‌اش بیفتد و سبب غم و اندوه او شود، یا اتّفاقی برای دارایی و مالش بیفتد و ثروتش از بین برود و دچار غم شود و در فشار قرار بگیرد و در اثر این فشارها گناهانش پاک شود. **فَإِنْ لَمْ يَتَلَهُ فِي أَمْرِ دُنْيَاهُ وَ مَا يَغْتَمُّ بِهِ، تَخَايَلْ لَهُ فِي مَنَامِهِ مَا يَغْتَمُّ بِهِ فَيَكُونُ ذَلِكَ تَمَحُّصاً لِدُنُوبِهِ**:^{۵۳} و اگر در امور دنیا حادثه‌ای برای او پیش نیامد که او را غمگین کند و در زیر بار آن غم و فشار و اندوه، گناهان او پاک شود، در عالم رؤیا خیالی به سراغش می‌آید و کابوس یا خواب ترسناکی می‌بیند و آن خواب غم و اندوه و فشاری را در زندگی بر او مسلط می‌گرداند که در اثر آن گناهش پاک می‌شود.

حال می‌خواهیم از این روایات که مضمون آنها رفع‌القلم است، نتیجه‌گیری کنیم. اولین نکته‌ای که از روایت اخیر می‌توان نتیجه گرفت، این است که رفع‌القلم به این معنا نیست که به‌طور کلی اگر فردی مرتکب گناهی شود، هیچ پیامدی ندارد؛ به این معناست که اگر شیعه در دنیا مرتکب گناهی شود، خدا کیفر آن گناه را در همین دنیا به او می‌دهد و در اثر فشارهایی که در دنیا متحمّل می‌شود، گناهش پاک می‌شود و لذا گناهی برای عذاب اخروی برای او نوشته نمی‌شود. از روایت امام رضا علیه السلام این مطلب را می‌توان فهمید؛ در حالی که در روایاتی که محتضر و زوائد الفوائد راجع به نهم ربیع الاول نقل کرده‌اند، نکته‌های جدّی‌یی هست. اولاً تنها شامل حال شیعه و محبّان اهل بیت علیهم السلام نمی‌شود؛ می‌گوید: **أَمَرْتُ الْكِرَامَ الْكَاتِبِينَ أَنْ يَرْفَعُوا الْقَلَمَ عَنِ الْخَلْقِ كُلِّهِمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ يَا أَمْرْتُ الْكِرَامَ الْكَاتِبِينَ أَنْ يَرْفَعُوا الْقَلَمَ عَنِ الْخَلْقِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ**: من امر کردم کرام‌الکاتبین از نوشتن گناهان کلّ خلق دست بردارند و [کلّ خلق] هر گناه و خطایی مرتکب شوند، هیچ پیامدی برای آنان ندارد و نوشته نمی‌شود. همه‌ی خلق! همه‌ی خلق یعنی مؤمن و کافر، صالح و طالح، عادل و ظالم، دوست اهل-بیت علیهم السلام و دشمن اهل بیت علیهم السلام! آیا کسی به چنین چیزی قائل است؟! آیا این مضمون قابل قبول

^{۵۳} صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۳۶ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۱۹۹.

است که خدا بگوید من گفته‌ام به برکت نهم ربیع، تا سه روز دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام هر قدر اهل- بیت علیهم‌السلام و شیعیان را شکنجه دهند و اذیت کنند، گناهان آنان نوشته نشود؟! این محتوا قابل قبول است؟! در روایتی که نقل کردیم، دیدیم که بحث رفع القلم ناظر بر شیعه و دوستان اهل بیت علیهم‌السلام بود؛ در حالی که روایاتی که راجع به نهم ربیع آمده، ناظر بر کلّ خلق است و دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام هم جزو کلّ خلق هستند! چطور می‌توان این مضمون را قبول کرد؟!

به لحاظ دیگر، چنانچه رفع القلم را مطلق بگیریم، با بسیاری از آیات قرآن کریم و احادیث قطعی- الصدور از معصومین علیهم‌السلام در تعارض بین است. مگر قرآن نفرمود: **فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ؛ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ**^{۵۴} اگر کسی به اندازه‌ی وزن یک ذره و یک خردل هم کار بد کند، آن کار را خواهد دید؟ یا **مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ**^{۵۵} [شخص] یک کلمه تلفظ نمی‌کند، مگر اینکه رقیب و عتید آن را می‌نویسند و او فردای قیامت بازخواست می‌شود؟ یا فرمود: **كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ**^{۵۶} هر کس در گرو اعمال خود است. **إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**^{۵۷} شما جزای اعمالتان را خواهید دید. امثال این آیات فراوان است و احادیث هم که **إِلَى مَا شَاءَ اللَّهُ**. اگر رفع القلم را مطلق بگیریم که برمبنای آن، هر بی‌بند و باری، هر فعل حرام و عمل شنیعی که فرد در نهم ربیع و مطابق روایت دیگر، تا سه روز بعد از آن انجام دهد، برای او چیزی نوشته نمی‌شود، با این آیات مسلم قرآن و احادیث قطعی الصدور معصومین علیهم‌السلام در تعارض است.

^{۵۴}. سوره‌ی زلزال، آیات ۷ و ۸.

^{۵۵}. سوره‌ی ق، آیه‌ی ۱۸.

^{۵۶}. سوره‌ی مدثر، آیه‌ی ۳۸.

^{۵۷}. سوره‌ی طور، آیه‌ی ۱۶.

نکته‌ی دیگر این است که اگر رفع‌القلمِ نهم ربیع را مطلق بگیریم، موجب تجرّی در گناه است. افراد در این سه روز بی‌پروا گناه می‌کنند؛ هر فسق و فجور و ظلم و معصیتی از دستشان برآید انجام می‌دهند؛ چراکه نهم ربیع است و گناه نوشته نمی‌شود! آیا این با هدف شارع هماهنگی دارد؟ آیا خدا می‌خواهد افراد را این‌گونه تربیت کند؟!

بنابراین با توجّه به توضیحاتی که دادم، احادیثی که در رابطه با نهم ربیع آمده و ناظر بر برداشته شدن قلم از کلّ خلق است، از نظر محتوا و متن، یقیناً و قطعاً قابل پذیرش نیست و صحّت این احادیث، به شدّت قابل تأمل و تردید است و در نتیجه نباید آن برداشت اشتباه را کرد.

تأکید بر عدم اهانت به مقدّسات اهل سنت و مراعات تقیّه و حسن سلوک با آنان

و اما به مسأله‌ی دیگری اشاره کنم که ناظر بر مصالح مسلمین است؛ و آن، کار جاهلانهای است که در روز نهم ربیع‌الاول انجام می‌شود. قبلاً خیلی علنی انجام می‌شد؛ امروزه نیز متأسفانه انجام می‌شود؛ ولی درون خانه‌ها و مجلس‌های دربسته؛ و آن، برگزاری مراسمی است که به جشن عمرگشان معروف است. مجسمه‌ای نیز از جنس پارچه یا چوب به‌عنوان مجسمه‌ی خلیفه‌ی دوم درست می‌کردند و آن را به آتش می‌کشیدند؛ به‌علاوه حرف‌های رکیک و فحاشی و کارهای شنیع و زشتی انجام می‌شد که از شخصیت و والایی و طهارت و تزکیه‌ی نفس یک مؤمن و دوست اهل‌بیت و شیعه‌ی ائمه علیهم‌السلام به دور است. مصالحی وجود دارد که اقتضا می‌کند این کار انجام نشود؛ اولین مصلحت، حفظ خون شیعیان است. در شهری مثل تهران که اکثریت قاطع با شیعه است، اگر جسارتی به مقدّسات اهل سنت شود، ممکن است اینجا جرأت اعتراض نداشته باشند؛ اما همه‌ی شهرهای ایران که این‌گونه نیست! در بسیاری از شهرهای ایران، خصوصاً شهرهای حاشیه‌ی کشور، اکثریت قاطع با اهل سنت است. وقتی اینجا این کار را می‌کنید، [آنها در آن شهرها تلافی می‌کنند]. دیدیم که این کار صورت گرفت. اشخاصی آمدند که شاید مأمورهای دشمن بودند؛ از یک طرف به هیأت‌هایی که جشن نهم ربیع را

برگزار می‌کردند، پول می‌دادند تا به این جشن بیشتر میدان بدهند و از طرف دیگر، از این مجالس فیلمبرداری می‌کردند و این فیلم‌ها را در مناطق سنی‌نشین، به اهل سنت نشان می‌دادند. نتیجه‌ی آن بریده شدن سر تعداد زیادی از شیعیان توسط اهل سنت بود. خون آن شیعیان به گردن کسانی است که این مراسم را برگزار کردند؛ یکی دو تا هم نبودند. تازه این مربوط به مناطق سنی‌نشین داخل ایران است؛ در کشورهای مثل افغانستان و عربستان سعودی که عده‌ی قلیلی شیعه و بقیه وهابی هستند، چه بر سر اینان می‌آید؟ می‌بینید که در عراق چه کار می‌کنند! تازه در عراق هم اکثریت، شیعه هستند. ببینید در پاکستان، اهل سنت با شیعیان چه می‌کنند! این کار جاهلان‌های که ما انجام می‌دهیم، سبب قتل این همه شیعه در کشورهای مختلف دنیا است. آیا چنین کاری به مصلحت است؟ مشروع است؟ آیا دین اجازه می‌دهد؟

به لحاظ دوم: شیعه و سنی با یکدیگر اختلافات اعتقادی دارند؛ عقایدشان با هم مختلف است. هر کدام دیگری را در بخشی از اعتقاداتش باطل و منحرف می‌داند؛ اما شیعه و سنی روی هم جهان اسلام را تشکیل می‌دهند. الان کفر جهانی با تمامیت اسلام مسئله دارد؛ چون می‌خواهد اسلام روی زمین نباشد. برای اینکه اسلام نباشد، یک راه این است که کفر جهانی خودش به جنگ مسلمان‌ها بیاید. اگر امت اسلامی پیوسته باشند و از کیان اسلام دفاع کنند، دشمن باید هزینه‌ی زیادی بکند تا بتواند مسلمانان را از بین ببرد؛ ولی روش ساده‌تر این است که سربازهایش را به کشتن ندهد و خود را به دردمر نیندازد؛ بین شیعه و سنی اختلاف بیندازد. شیعه، سنی را بکشد؛ سنی هم شیعه را بکشد. چه بهتر از این؟! برگزاری این جشن‌ها انگیزه‌ی تشدید اختلافات شیعه و سنی و جنگ شیعه و سنی در جهان اسلام است. گفت: ز هر طرف که شود کشته، سود امریکا است؛ سود کفار است؛ چه شیعه سنی را بکشد، چه سنی شیعه را بکشد. برگزاری این جشن‌ها ریختن آب به آسیاب امریکا و کشورهای است که با کلیت اسلام دشمن هستند. تفرقه‌ی بین مسلمانان امری حرام است. این همه آیه‌ی صریح در قرآن داریم! و آن همه روایت که ائمه علیهم‌السلام فرمودند در نماز جماعت اهل سنت شرکت کنید؛ اگر

کسی از آنان از دنیا رفت به تشییع جنازه او بروید؛ اگر کسی از آنها بیمار شد، به عیادتش بروید؛ با آنها برخورد خوبی بکنید و...^{۵۸} آیا این روایات را می‌شود کنار این‌گونه مجالس عمرکشان گذاشت؟ ما چگونه ادعای پیروی از ائمه علیهم‌السلام را می‌کنیم؟ خدا رحمت کند مرحوم آیت‌الله‌العظمی بهجت را؛ رضوان الله تعالی علیه. بزرگی می‌گفت: در مجلسی که ایشان هم حضور داشتند، یک منبری به منبر رفت. منبری با صراحت به خلفا توهین کرد و وقتی از منبر پایین آمد، آقای بهجت به او گفتند: تو مطمئنی اگر در صدر اسلام بودی، مثل عمر نبودی؟ نمی‌شود ما دشمن عمر باشیم؛ اما به او اقتدا کنیم. این چه جور دشمنی با عمر است؟ فحاشی اقتدای به اوست؛ کارهای خلاف شرع اقتدای به اوست. این چه جور دشمنی است؟ شما اقتدا می‌کنید، بعد می‌گویید دشمنم؟! اگر به ائمه علیهم‌السلام اقتدا کنید، مؤدب و باحیا می‌شوید و چنین کارهایی را انجام نمی‌دهید. گفتیم؛ ائمه علیهم‌السلام تعیین کرده‌اند که با اهل سنت چگونه رفتار کنید. بنابراین این‌گونه مجالس به اعتبار اینکه جنگ بین شیعه و سنی را راه می‌اندازد و تشدید می‌کند نیز به نفع کفار و به ضرر کلیت جهان اسلام است و یقیناً به مصلحت نیست.

فتاوی‌ی زیادی از مراجع تقلید صادر شده که توهین به مقدسات اهل سنت را به شدت نهی کرده‌اند؛ چه ناظر بر مجالس نهم ربیع که تصریح کرده‌اند که این کار جایز نیست و چه راجع به کل بحث اهانت و جسارت به مقدسات اهل سنت؛ از مرحوم آیت‌الله‌العظمی بروجردی گرفته تا مراجع عصر خودمان نظیر

^{۵۸}. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۱۹: عن هشام الكندي قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: ... صلوا في عشائريهم و غودوا مرصاهم و اشهدوا جنازتهم و لا يسبقونكم إلى شيء من الخير فأنتم أولى به منهم و الله ما عید الله بشيء أحب إليه من الحب قلت: و ما الحب؟ قال: التقية. صدوق، من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۳۸۳: و روى عنه عليه السلام زيد الشحام أنه قال: يا زيد خالقوا الناس بأخلاقهم، صلوا في مساجدهم، و غودوا مرصاهم، و اشهدوا جنازتهم، و إن استطعتم أن تكونوا الأئمة و المؤذنين فافعلوا، فإنكم إذا فعلتم ذلك قالوا: هؤلاء الجعفرية رحم الله جعفرًا ما كان أحسن ما يؤدب أصحابه، و إذا تركتم ذلك قالوا: هؤلاء الجعفرية فعل الله بجعفر ما كان أسوأ ما يؤدب أصحابه. طبرسی، علی بن حسن بن فضل، مشکات الانوار، ص ۶۷: عن عمر بن أبان قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: يا معشر الشيعة إنكم قد نسيتم إني، كونوا لنا زينا و لا تكونوا علينا شيئا... غودوا مرصاهم و اشهدوا جنازتهم، صلوا في مساجدهم، و لا يسبقونكم إلى خير، فأنتم و الله أحق منهم به....

آقای سیستانی، آقای بهجت، آقای وحید خراسانی، آقای مکارم و ... اگر ما متشرعیم، این فتوای مراجع است. این چه ماجرابی است که با یک رفع القلمی که گفتم هیچ بُن و پایه‌ی درستی ندارد، فتاوی مراجع را زیر پا بگذاریم و شریک در خون شیعیانی شویم که در مناطق سنی‌نشین ایران و در کشورهای که اکثریت با سنی‌هاست، به خاطر انتقام از مجالس نهم ربیع مظلومانه کشته می‌شوند؟ این چه روشی است؟! ملاحظه کردید؛ در روایتی که از امام رضا علیه السلام خواندیم، حضرت فرمودند: **أُخِذَ عَلَيْهِمُ الْعَهْدُ بِالتَّقِيَّةِ**: از شیعیان عهد گرفته شده که تقیه کنند؛ یک بُعد تقیه همین است. **التَّقِيَّةُ دِينِي وَ دِينُ آبَائِي**^{۵۹}؛ **لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ**^{۶۰} و امثال این‌گونه تعبیر که در روایات داریم، نشان می‌دهد که بنا نیست فرد هر چیزی را اعتقاد دارد، اظهار کند و فریاد بزند.

بررسی شخصیت ابولؤلؤ و نحوه‌ی قتل خلیفه‌ی دوم توسط وی

و اما نکته‌ی آخر که به آن می‌پردازیم، شخصیت ابولؤلؤ است؛ بررسی کنیم و ببینیم او کیست؛ زیرا این شخصیت تقدس پیدا کرده است. دیدید که به آن آرامگاهی که به نام ابولؤلؤ در کاشان است، چگونه پرداختند! البته چند سالی است که دولت در آن را بسته است. راجع به آن آرامگاه هم صحبت می‌کنیم. این شخصی که عمر را کشت و معروف به ابولؤلؤ است، که بود؟ اسم او پیروز نهاوندی است؛ اهل نهاوند است؛ اهل کاشان نیست. البته عرب، پیروز را فیروز می‌گوید. او غلامی ایرانی، متعلق به مغیره بن شعبه بود. مغیره را که می‌دانید چه عنصر خبیثی بود! در ماجرای بعد از رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و حمله به خانه‌ی حضرت زهرا علیها السلام نقش مغیره را یادتان است. ابولؤلؤ غلام مغیره بود. در زمان قتل عمر، مغیره فرماندار کوفه بود. ابولؤلؤ هنرهای زیادی داشت؛ نجاری و آهنگری و نقاشی بلد

^{۵۹}. حرّعاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۱۰؛ محدّث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۳۳۴ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۷۴.

^{۶۰}. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۱۷؛ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۲۸ و حرّعاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۳۱.

بود و فرد هنرمند و ذی‌فنونی بود. مغیره که در کوفه بود، ابولؤلؤ را به مدینه فرستاد. این موضوع خود قابل تأمل است که مغیره که دشمن اهل بیت علیهم‌السلام بود، چرا ابولؤلؤ را به مدینه می‌فرستد که به ماجرای قتل منتهی می‌شود؟ صورت ظاهر این است که او را به مدینه فرستاد تا از هنرها و فناوری او استفاده کنند؛ برایشان نجاری و آهنگری کند و چنین و چنان. این شخصیت پیروز نهاوندی یا ابولؤلؤ است.

حال چگونه عمر را به قتل رساند؟ قرار بود صبح روز بیست‌وششم ماه ذی‌الحجه مثل روزهای دیگر در مسجدالنبی نماز صبح برگزار شود. صفوف نماز تشکیل شده بود و عمر هم که خلیفه بود، امام جماعت بود. منتها رسم عمر این بود که قبل از اینکه نماز را شروع کند، صف‌های نمازگزاران را مرتب می‌کرد. در انجام این کار بسیار هم خشن بود. تازیانه به دست می‌گرفت و اگر کسی کمی جلو بود، با تازیانه به او می‌زد. در روایت‌ها دیده‌ام که به همین دلیل، مردم می‌ترسیدند به صف اول بیایند. یکی از کسانی که ماجرای قتل عمر را نقل کرده است، گفته است که من از ترس اینکه عمر مرا بزند، در صف اول نمی‌رفتم و در صف دوم ایستاده بودم و این ماجرا را دیدم. این مطلب در کتاب‌های خود اهل سنت هم هست.^{۶۱} عمر مشغول مرتب کردن صفوف نمازگزاران بود. ابولؤلؤ در صف اول نماز ایستاده بود. او خنجری درست کرده بود که دو سر داشت و دسته‌ی خنجر وسط آن بود. ابولؤلؤ جلو آمد. در بعضی از کتاب‌ها نقل شده که گفتگویی خصوصی یا آهسته هم بین ابولؤلؤ و عمر رد و بدل شد؛ و بعد ابولؤلؤ خنجر را برداشت و سه ضربه به عمر زد و او از پا افتاد. نمازگزاران صف اول به سمت ابولؤلؤ حمله کردند که او را بگیرند و او با همان خنجر سیزده نفر از نمازگزاران را هم زد که شش هفت نفر از آنها هم کشته شدند. این، چگونگی حمله‌ور شدن ابولؤلؤ بود برای قتل عمر.

وی پس از ضربه زدن به عمر و آن سیزده نفر، قصد فرار کرد. از اینجا به بعد، سه نقل در کتب مختلف وجود دارد. نقلی که در کتب شیعه و سنی، هر دو آمده این است: وقتی وی قصد فرار کرد، جمعیت بر

^{۶۱} ابن قتیبہ‌ی دینوری، الامامة والسیاسة، ج ۱، ص ۲۶ و محمد بن سعد، طبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۵۹.

سر او ریختند و او فهمید نمی‌تواند فرار کند. زمانی که دانست گیر می‌افتد، با همان خنجری که در دست داشت، خودکشی کرد. نقل دوم این است که مردی از بنی تمیم در مسجد، ظاهراً عبا یا چیز دیگری روی او انداخت و لذا او نتوانست فرار کند و دستگیرش کردند و کشتند. نقل سومی هم وجود دارد که کمتر ذکر شده است، و آن، این است که او از محلّ حادثه گریخت و توانست از مسجد فرار کند.^{۶۲} بنابراین ابولؤلؤ پس از مضروب کردن عمر، یا خودکشی کرد، یا او را گرفتند و کشتند و یا از مسجد فرار کرد.

انگیزه‌ی ابولؤلؤ در قتل عمر

نکته‌ی چهارم، انگیزه‌ی ابولؤلؤ در قتل عمر است. در این زمینه، احتمالاتی مطرح شده است. اولین احتمالی که به‌عنوان انگیزه مطرح شده، کینه‌ی ابولؤلؤ از عمر است. قبل از این ماجرا، ابولؤلؤ نزد عمر رفته بود و از مغیره بن شعبه شکایت کرده و گفته بود او خراج سنگینی بر ما بسته است؛ و از عمر خواسته بود دستور دهد که مغیره آن خراج را کم کند؛ اما عمر ترتیب اثر نداده بود و به همین دلیل، ابولؤلؤ کینه‌ی او را به دل گرفت و تصمیم گرفت او را بکشد. اینجا واقعاً جای سؤال است؛ اگر مغیره به ابولؤلؤ و مثلاً به اُسرای ایرانی، با گرفتن مالیات‌های سنگین، فشار آورده بود، پس چرا ابولؤلؤ خود مغیره را نکشت؟ چرا بیاید عمر را بکشد؟ ابولؤلؤ که خودش در کوفه بود و مغیره هم در کوفه بود. به‌علاوه، ابولؤلؤ غلام مغیره بود و به راحتی به مغیره دسترسی داشت. چرا از خود مغیره انتقام نگرفت؟! در این موارد جای تردید جدی است.

^{۶۲} محمد بن سعد، طبقات الکبری، ج ۳، صص ۳۴۱-۳۴۵؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۲، صص ۶۷۹ و ۶۸۲؛ ابن شبة، تاریخ المدینة، ج ۳، صص ۸۹۶-۸۹۹؛ طبری، تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۹۰ و ۱۹۱؛ ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ج ۷، ص ۶۳ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۱، صص ۱۱۳ و ۱۱۵ و ۱۱۸، ج ۹۵ ص ۱۹۹.

دومین احتمالی که در انگیزه‌ی ابولؤلؤ گفته شده، این است که برخی از بزرگان قریش و صحابه از جمله مغیره بن شعبه، صاحب ابولؤلؤ، از سختگیری‌های عمر در اداره‌ی کشور به تنگ آمده بودند؛ زیرا عمر فرد بسیار خشن و سختگیری بود؛ و در پی این بودند که به گونه‌ای از شر عمر خلاص شوند؛ لذا نقشه‌ی قتل عمر را کشیدند و آن را به دست ابولؤلؤ اجرا کردند. در واقع، ابولؤلؤ یک عامل و یک مأمور بود و طراحان ماجرای قتل، اشخاص دیگری بودند. در واقع این ماجرا یک نوع رقابت درون گروهی بود. این گونه نبود که پیروان اهل بیت علیهم السلام طرح ترور عمر را ریخته باشند؛ بلکه اختلاف در بین خود آنان بود که انگیزه‌ی این حادثه شد. خصوصاً نقلی آمده که قابل تأمل است. نقل شده که عمر در روزهای قبل از کشته شدن خود، اعلام کرده بود که تصمیم دارد سهمی را که از بیت‌المال به مسلمانان می‌داد، بین صحابه و سایرین به طور مساوی تقسیم کند؛ زیرا قبلاً به صحابه بیشتر و به تابعین کمتر و به موالی کمتر [از تابعین] می‌دادند. او چند روز قبل گفته بود می‌خواهم سهم همه را یکسان کنم. می‌گویند به همین دلیل، صحابه که فهمیدند سهم آنان با تابعین و موالی مساوی می‌شود و ضرر می‌کنند، کینه‌ی عمر را به دل گرفتند و تصمیم گرفتند او را بکشند و از ابولؤلؤ به عنوان عامل استفاده کردند.^{۶۳} همچنین نقل شده که از کعب الاحبار یهودی‌الاصل^{۶۴} قبل از قتل عمر، اظهاراتی برجا مانده است که نشان می‌دهد او از اینکه قرار بوده عمر کشته شود، خبر داشته است.^{۶۵} همین خبردار بودن کعب الاحبار، این احتمال را که ماجرای قتل عمر در اصل، یک تصفیه حساب درون گروهی بوده، تقویت

^{۶۳}. شهیدی، تاریخ تحلیلی اسلام، صص ۱۲۹ و ۱۳۰.

^{۶۴}. کعب الاحبار همان شخصی است که در دوران حکومت عثمان، فقیه و روحانی تراز اول جهان اسلام شد؛ در حالی که یهودی‌الاصل بود. او کعب الاحبار، یعنی رئیس کل جبرها و روحانیان یهودی بود. او از دشمنان آشتی ناپذیر اسلام بود. در واقع او و امثال او آمده بودند که از درون به اسلام ضربه بزنند. در جای دیگری به ماجرای کعب الاحبار و کارهایی که به انجام آنها اعتراف کرده است، اشاره کرده‌ام.

^{۶۵}. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱۰، ص ۴۲۹.

می‌کند. البته مطلب مربوط به کعب‌الاحبار را آقای رسول جعفریان در کتاب *تاریخ خلفا* مورد نقادی قرار می‌دهد و قبول نمی‌کند.^{۶۶}

بعضی هم معتقدند حزب اموی، یعنی بنی‌امیه در پشت صحنه کارگردان واقعه‌ی قتل عمر بودند. مؤیداتی برای این نظر وجود دارد؛ مثلاً عمروعاص که از بنی‌امیه است و بعدها بازوی حکومت معاویه شد، به شدت از دست عمر ناراحت بود. نقل شده است که با افسوس و حسرت می‌گفت: خدا آن زمانی را که استانداری ابن‌خطّاب را پذیرفتم، لعن کند؛ چه زمان بدی بود! نقل شده است که عمر قبل از مرگش، به عمروعاص پرخاش کرد؛ حتی پسر عمروعاص را به شدت کتک زد. در نتیجه عمروعاص شدیداً کینه‌ی عمر را به دل گرفت. خود مغیره، صاحب ابولؤلؤ هم کینه‌ی عمر را در دل داشت؛ چون مغیره متهم به زنا شد و عمر، مغیره را که در آن زمان فرماندار بصره بود، به همین علت از فرمانداری بصره عزل کرد. به این خاطر، مغیره کینه‌ی عمر را در دل گرفته بود؛ گرچه بعدها عمر دوباره او را به سمت فرمانداری کوفه گمارد. بارها عمر در مورد مغیره می‌گفت: به خدا قسم، گمان نمی‌کردم که ابوبکر در رابطه با ماجرای ارتکاب زناپی که در مورد تو مطرح شده بود، به تو دروغ بندد.

عبدالرحمن بن ابی‌بکر که پسر ابوبکر، خلیفه‌ی اول و برادر عایشه بود،^{۶۷} به شدت معتقد بود فردی به‌نام جُفَینه که غلام سعد بن ابی‌وقاص بود هم در واقعه‌ی قتل عمر دست داشته و جزو کمک‌کاران ابولؤلؤ بوده است. سعد بن ابی‌وقاص خویشاوندی نزدیکی با بنی‌امیه داشت و مادرش، خواهر ابوسفیان بود. در نتیجه این هم شاهی بر وجود دست حزب اموی در این واقعه است.

^{۶۶} جعفریان، تاریخ خلفا، صص ۱۰۵ - ۱۰۹.

^{۶۷} عبدالرحمن بن ابی‌بکر از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود و امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد او فرمودند: حساب عبدالرحمن بن ابی‌بکر از خود ابوبکر جداست. او فرزند من از صلب ابوبکر است.

[بنابراین] احتمال جدی وجود دارد که توطئه‌هایی در داخل گروه کودتاجیان سقیفه، سبب حذف عمر شده باشد. فشارها، سخت‌گیری‌ها و خشونت‌های عمر، گروه کودتاجی سقیفه را تفکیک و انشعاب کرد؛ گروه امویان طرح قتل و حذف عمر را کشیدند و این طرح به‌دست ابولؤلؤ عملی و اجرا شد. به‌هرحال گاهی اوقات بین گروه‌های باطل هم [تفرقه می‌افتد]؛ چنان‌که قرآن می‌فرماید: **تَحْسِبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى**:^{۶۸} گاهی اوقات ظاهر گروه‌های باطل را خیلی متحد می‌بینی؛ اما قلوبشان خیلی از هم متفرق و پراکنده است و با هم اتحاد قلبی ندارند. اگر هم اتحادی با هم برقرار می‌کنند، اتحاد ظاهری است؛ بر سر منافع به‌راحتی با هم گلاویز می‌شوند. [بنابراین] به نظر می‌رسد این حادثه بیشتر ناشی از رقابت در دستیابی به ثروت و منصب بوده باشد؛ چون بعد از قتل عمر، عثمان بر سر کار آمد و عثمان، بنی‌امیه را حاکم کرد. قرائن کاملاً نشان می‌دهد که می‌تواند توطئه‌ای از طرف بنی‌امیه بوده باشد، برای اینکه عمر حذف شود و عثمان بر سر کار بیاید؛ و بنی‌امیه بتواند تمام مناصب و مشاغل و اموال بیت‌المال را در اختیار بگیرد.

سومین احتمالی که در انگیزه‌ی قتل عمر داده شده این است: چون ابولؤلؤ ایرانی بود، رفتارهای خشن و ظالمانه و برخوردهای بد عمر با ایرانیان، به‌ویژه خشونت‌ی که نسبت به اسیران و کودکان اسیر ایرانی داشت، باعث شد وی کینه‌ی عمر را به دل بگیرد. او انگیزه‌ی دینی نداشت؛ در واقع یک انگیزه‌ی ناسیونالیستی داشت و قتل عمر یک تلافی و انتقام ناسیونالیستی بود.

این انگیزه‌هایی بود که برای قتل عمر توسط ابولؤلؤ نقل شده است. بنابراین با این بررسی، روشن می‌شود که به احتمال بسیار نزدیک به یقین، ابولؤلؤ در کار خود قصد خشنود کردن اهل بیت علیهم‌السلام و گرفتن انتقام حضرت زهرا علیها‌السلام و امثال اینها را نداشته و مورّخانی که وقایع تاریخ صدر اسلام و از جمله

^{۶۸}. سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۱۴.

ماجرای قتل عمر را نوشته‌اند، هیچ‌یک چنین انگیزه‌ای را در کار ابولؤلؤ نقل نکرده‌اند و همه آن را مردود دانسته‌اند.

همچنین در ارتباط با انگیزه‌ی ابولؤلؤ، در کتاب‌های متأخر داستانی نقل شده که سندی برای آن ذکر نشده است. در کتاب‌هایی که در صد سال اخیر یا کمی قبل‌تر، از حدود دوره‌ی صفویّه به بعد نوشته شده است، حرف‌هایی وجود دارد که برای آنها سندی از متون قدیمی‌تر نمی‌توان پیدا کرد. این حرف‌ها بیشتر ساختگی به نظر می‌آید. افراد شاید به‌خاطر محبتی که به اهل بیت علیهم‌السلام و عداوتی که با دشمنان آنان داشته‌اند، قریباًلی‌الله این داستان‌ها را ساخته‌اند؛ مانند بسیاری از روضه‌هایی که مداحان و روضه‌خوانان و امثال آنها می‌سازند. هرچه شخص جستجو می‌کند، سندی برای اینها پیدا نمی‌کند. [به این نویسندگان خطاب می‌کنیم:] تو این ماجرا را در قرن سیزدهم یا چهاردهم نقل کرده‌ای، در قرن یازدهم نقل کرده‌ای. تو که در قرن اول نبوده‌ای که این حادثه را دیده باشی! این را از کجا نقل می‌کنی؟ چرا سند نمی‌دهی؟ بنابراین بیشتر به ذهن می‌آید که این‌گونه داستان‌ها ساختگی باشد.

داستانی که به آن اشاره کردیم نیز چون سندی برای آن نقل نشده، از نظر من چندان قابل اعتماد نیست. در کتاب *طریق‌الارشاد* این‌گونه نقل شده است که پیش از حادثه‌ی نهم ربیع، ابولؤلؤ نامه‌ای به عمر به‌عنوان خلیفه نوشت و از او استفتاء کرد و حکم خواست؛ گفت: اگر غلامی از مولای خود سرپیچی و عصیان کند و همسر مولای خود را هم آزار و اذیت کند و او را مورد ضرب و شتم قرار دهد، حکم چنین غلامی چیست؟ عمر پای آن نامه نوشت: حکم او قتل است؛ باید این غلام را کشت. ابولؤلؤ این نامه را پیش خود نگه داشت و صبح روز نهم ربیع که به سراغ عمر رفت، دستخط عمر را به خودش نشان داد و گفت: ببین! خودت نوشته‌ای. حالا من هم به‌خاطر کاری که با حضرت زهرا علیها‌السلام کردی، تو را می‌کشم؛ خودت گفתי حکمت قتل است.^{۶۹} من در منابع تاریخی سندی برای این داستان

^{۶۹}. محمدباقر، طریق‌الارشاد، ص ۴۵۶.

پیدا نکردم. این افراد در واقع می‌خواهند ابولؤلؤ را به انگیزه‌ی دفاع از اهل بیت علیهم‌السلام و امثال آن نزدیک کنند. طریق‌الارشاد احتمالاً تألیف قرن سیزدهم است. تو چگونه در قرن سیزدهم از قرن اول نقل کرده‌ای؟! مکاشفه داشته‌ای؟ خواب دیده‌ای؟ سند این سخن که نقل می‌کنی، چیست؟ من که سند پیدا نکردم. نمی‌گویم ندارد؛ ان‌شاءالله اگر کسی سند پیدا کرد، به من هم بگوید تا استفاده کنم.

موضع حضرت علی علیه‌السلام در مورد اقدام ابولؤلؤ

نکته‌ی پنجم این است که موضع امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مورد کار ابولؤلؤ چه بود. نمی‌توان احتمال داد که امیرالمؤمنین علیه‌السلام با کار ابولؤلؤ موافق و به آن راضی بوده باشند؛ زیرا در این حادثه، در مسجد، آن هم در مسجدالنبی، در صف نماز جماعت، قتلی اتفاق افتاد. اولین نکته شکسته شدن حرمت خانه‌ی خداست؛ آن هم حرمت مسجدالنبی! زمانی که امام حسین علیه‌السلام از مکه بیرون می‌رفتند، فرمودند: عَلت بیرون رفتن من از مکه این است که می‌خواهم خون من در مکه نریزد و حرمت حرم خدا نشکند.^{۷۰} آیا می‌توان تصوّر کرد امیرالمؤمنین علیه‌السلام به قتل عمر در مسجدالنبی راضی بوده باشند؟! بسیار بعید است! دومین نکته این است که اگر عمر با همه ظلم‌هایی که به اهل بیت علیهم‌السلام کرد، در مسجد و در صف نماز جماعت کشته شود، به شهید محراب تبدیل می‌شود؛ همچنان که اهل سنت این تعبیر را راجع به او دارند. او را شهید می‌دانند و خیلی هم تقدیس می‌کنند که در مسجدالنبی در حالی که برای نماز رفته بود، مظلومانه به شهادت رسید. آیا امیرالمؤمنین علیه‌السلام راضی بودند که عمر به شهید محراب تبدیل شود و تقدس پیدا کند؟ آیا می‌توان این را تصوّر کرد؟

^{۷۰} سیّدبن طاووس، لهوف، ترجمه‌ی فهری زنجانی، ص ۶۴: **فَقَالَ يَا أَخِي قَدْ خِفْتُ أَنْ يَغْتَالِي يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ فِي الْحَرَمِ فَأَكُونَ الَّذِي يُسْتَبَاحُ**

بِهِ حُرْمَةٌ هَذَا الْبَيْتِ؛ مجلسی، مَحَنُ الْأَبْرَارِ، ترجمه‌ی هشترودی تبریزی، ص ۶۵۶ و محدث قمی، نفس المهموم، ص ۱۴۹.

نکته‌ی سوم این است که امیرالمؤمنین علیه السلام خلیفه‌گشی را به مصلحت اسلام نمی‌دانستند. شاهد بارز این مطلب، در ماجرای قتل عثمان است که امیرالمؤمنین علیه السلام بسیار تلاش کردند که عثمان کشته نشود؛ نه به این خاطر که عثمان استحقاق کشته شدن نداشت؛ بلکه فرمودند: **لَيْسَ هَذَا أَوَّلَ قَارُورَةٍ كُسِرَتْ فِي الْإِسْلَامِ**^{۷۱} نمی‌خواستند خلیفه‌گشی در جهان اسلام رسم شود و آن را به مصلحت نمی‌دانستند. اگر نامه‌ی بیست‌وهشتم نهج‌البلاغه را مطالعه کنید، می‌توانید ببینید دیدگاه حضرت راجع به قتل عثمان چیست. حضرت به این اتفاق راضی و با آن موافق نبودند و بسیار تلاش کردند که این اتفاق نیفتد.

همان‌طور که می‌دانید، توطئه‌ی مشترک عایشه و معاویه بود که قتل عثمان را رقم زد. یک عده افراد احساساتی هم ابزار کار این دو تن شدند؛ ولی بعداً پیراهن عثمان عَلم شد و خون عثمان به گردن امیرالمؤمنین علیه السلام افتاد. امیرالمؤمنین علیه السلام بسیار به این موضوع تصریح کرده‌اند که من راضی و موافق نبودم و چقدر خودم تقلاً کردم که این اتفاق نیفتد.^{۷۲} حتی حضرت فرزندان‌ش را برای حفاظت از خانه‌ی عثمان گمارد تا این اتفاق نیفتد؛ زیرا می‌دانست پیامدهای این ماجرا چیست. امیرالمؤمنین علیه السلام که طرز تفکرشان این است، آیا می‌توان تصور کرد که به قتل عمر، آن هم در مسجدالنبی و در صف نماز، راضی بوده باشند؟! اتفاقاً ماجرای جالبی است؛ معاویه تقلاً می‌کرد که خلیفه‌گشی را به گردن امیرالمؤمنین علیه السلام بیندازد و امیرالمؤمنین علیه السلام تلاش می‌کردند که این اتهام را نفی کنند. حال، ما که

^{۷۱} ضرب‌المثلی است به این معنا که: این اولین بار نخواهد بود که در اسلام چنین اتفاقی می‌افتد؛ این قضیه مرسوم و رایج خواهد شد.

^{۷۲} سیدرضی، نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۲۸، ص ۳۸۸؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۵۹؛ عروسی‌حویزی، نورالقلین، ج ۴، ص ۲۴۳ و طبرسی، احتجاج، ج ۱، ص ۱۷۸: **ثُمَّ ذَكَرْتَ مَا كَانَ مِنْ أَمْرِي وَ أَمْرِ عُثْمَانَ، فَلَمْ أَنْ تَجَابَ عَنْ هَذِهِ لِرُحْمِكَ مِنْهُ، فَأَيُّهَا كَانَ أَعْدَى لِي، وَ أَهْدَى إِلَيَّ مَقَاتِلِهِ؟ أَمْ مِنْ بَدَلٍ لَهُ نُصْرَتُهُ فَاسْتَفَعَدَهُ وَ اسْتَكْفَمَهُ، أَمْ مِنْ اسْتَنْصَرَهُ فَتَرَاخَى عَنْهُ وَ بَتَّ الْمُنُونِ إِلَيْهِ حَتَّى آتَى قَدْرَهُ عَلَيْهِ؟! كَلَّا وَ اللَّهُ لَقَدْ عَلِمَ اللَّهُ الْمُعْوِقِينَ مِنْكُمْ وَ الْقَانِلِينَ لِأَخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَ لَا يَأْتُونَ النَّاسَ إِلَّا قَلِيلًا. وَ مَا كُنْتُ لِأَعْتَدِرَ مِنْ أُنِّي كُنْتُ أَنْقَمَ عَلَيْهِ أَخْدَانًا، فَإِنْ كَانَ الدَّنْبُ إِلَيْهِ إِزْشَادِي وَ هِدَايَتِي لَهُ، فَرُبُّ مَلُومٍ لَا ذَنْبَ لَهُ. وَ قَدْ يَسْتَفِيدُ الظَّنَّةَ الْمُتَنَصِّحُ وَ مَا أَرَدْتُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ.**

می‌گوییم امیرالمؤمنین علیه السلام با ابولؤلؤ سر و سرّی داشت و ابولؤلؤ را فرستاد تا عمر را بکشد، در واقع همان حرف معاویه را می‌زنیم. این چه شیعه بودنی است که با معاویه همسو شده‌ایم؟! با معاویه‌ای که می‌خواهد خلیفه‌کشی را به گردن امیرالمؤمنین علیه السلام بیندازد! به‌هرحال، بعید می‌دانم موضع امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد عمل ابولؤلؤ، موضع تأییدآمیزی بوده باشد و حضرت راضی به این اتفاق بوده باشند؛ البته این، به‌معنای تبرئه‌ی عمر از ظلم‌هایش نیست.

مدفن ابولؤلؤ

نکته‌ی ششم این است که ابولؤلؤ کجا دفن شد؟ در فرض اول که ابولؤلؤ خودکشی کرد، چطور می‌توان تصوّر کرد ابولؤلؤ در مدینه خودکشی کرده باشد و محلّ دفنش در کاشان باشد؟! آیا جنازه‌ی ایشان را با هواپیمای اختصاصی به کاشان برده و دفن کردند و آنجا شد مقبره‌ی ابولؤلؤ؟! در فرض دوم که ابولؤلؤ را در مدینه کشتند، چگونه او را به کاشان منتقل کردند تا آنجا دفن شود و مقبره برایش درست شود؟! بنابراین، در این دو فرض، اینکه مدفن وی کاشان باشد، منتفی است.

در فرض سوم که از مسجد گریخت، در ادامه‌ی آن، داستانی ساخته‌اند. گفته‌اند: امیرالمؤمنین علیه السلام روی سگوی در خانه‌ی خود نشسته بودند که ابولؤلؤ [از مسجد] فرار کرد و از مقابل حضرت رد شد. حضرت او را دیدند؛ سپس از این سگو [برخاستند و] روی سگوی دیگر نشستند. جمعیتی که در پی ابولؤلؤ بودند، از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند: آیا ابولؤلؤ را در حال فرار دیدی؟ حضرت فرمودند: از وقتی من اینجا نشسته‌ام، ابولؤلؤ را ندیده‌ام. می‌خواهند بگویند حضرت امیر علیه السلام دروغ نگفتند. سپس امیرالمؤمنین علیه السلام ابولؤلؤ را با اسب خودشان، *دُلْدُل*، با طی‌الارض به کاشان فرستادند تا به میان شیعیان برود و از خطر کشته شدن به جرم قتل خلیفه نجات پیدا کند.

از این داستان در منابع پیش از قرن هفتم کوچکترین اثری نیست. اگر چنین اتفاقی افتاده بود، چرا در کتاب‌های پیشین نیست؟! این داستان از قرن هفتم به بعد ساخته شده است. چون می‌خواهیم کار

تحقیقی و علمی بکنیم، نمی‌گوییم نیست؛ می‌گوییم من با تمام تلاشی که کردم، سندی برای اینکه چنین ماجرای بین امیرالمؤمنین علیه السلام و ابولؤلؤ اتفاق افتاده باشد، در منابع قبل از قرن هفتم پیدا نکردم. ضمن اینکه به فرض نزدیک به محال، اگر ابولؤلؤ شیعه بوده -در ادامه راجع به دین ابولؤلؤ صحبت می‌کنیم- و برای انتقام از عمر به خاطر ظلمی که او به اهل بیت علیهم السلام کرد، او را کشته، و حضرت می‌خواستند ابولؤلؤ را با طی‌الارض به یک منطقه‌ی شیعه‌نشین منتقل کنند، چرا کاشان؟ در سال بیست‌وسوم هجری قمری بویی از تشیع در کاشان نبود و مردم کاشان در آن زمان سنی بودند. شیعه شدن مردم کاشان به تبع شیعه شدن مردم قم است. مردم قم در فاصله سال‌های هشتاد تا صدوپانزده هجری قمری به تدریج شیعه شدند. در سال بیست‌وسوم هجری قمری، مردم قم هم شیعه نبودند. بنابراین، با توجه به اینکه مردم کاشان تحت تأثیر قمی‌ها شیعه شدند، شیعه شدن آنان بعد از سال هشتاد تا صدوپانزده هجری قمری بوده است؛ پس در سال بیست‌وسوم هجری قمری کاشان شیعه‌ای ندارد که امیرالمؤمنین علیه السلام ابولؤلؤ را با طی‌الارض به کاشان منتقل کنند. این موضوع هم قابل تأمل است.

و اما مقبره‌ای که در کاشان به نام ابولؤلؤ نام گرفته و اوایل چقدر هم برایش سر و صدا کردند و خصوصاً در نهم ربیع در مقبره‌ی او چه کارها می‌کردند؛ و همان‌طور که اشاره شد، اکنون دولت آنجا را بسته است و به دلیل پیامدهای آن رفتارها، جلوی آن را گرفته است؛ این مقبره هم براساس تحقیقاتی که کرده‌اند، قبر ابولؤلؤ نیست؛ بلکه قبر یک صوفی و درویش است. درویشی مرده بوده و آنجا دفن شده و روی قبرش بقعه‌ای ساخته‌اند؛ ارتباطی به ابولؤلؤ ندارد.

دین و مذهب ابولؤلؤ

در منابع و اسناد تاریخی در مورد دین و مذهب ابولؤلؤ احتمالات متعددی داده شده است. احتمال اول این است که ابولؤلؤ ایرانی و زرتشتی بود و همچنان زرتشتی ماند. به‌عنوان نمونه در کتاب بحارالانوار

مجلسی و همچنین در *دائرةالمعارف تشیع* آمده است که ابولؤلؤ زرتشتی بود.^{۷۳} او اسیر [مسلمانان] شده بود و غلام مغیره بن شعبه بود.

دومین احتمال این است که با توجه به اینکه ابولؤلؤ پیش از اینکه اسیر مسلمانان شود، اسیر رومیان شده بود و چندین سال در دست آنان بود؛ مسیحی شده بود و بعد از مسیحی شدن، اسیر مسلمانان شد و لذا او مسیحی بوده است.^{۷۴}

احتمال سوم هم این است که وی مسلمان بوده است. ذهن من هم بیشتر با احتمال سوم موافق است؛ چراکه در آن زمان، قانونی وضع شده بود که ورود غیرمسلمان به شهر مدینه را ممنوع اعلام می کرد. اگر ابولؤلؤ مسلمان نبوده، پس چگونه در مدینه بوده است؟! این یک سؤال [جدی] است؛ مگر اینکه بنا به احتمالات پیش گفته، بپذیریم که او مسلمان نبوده؛ ولی با توطئه‌ی صحابه برای قتل عمر، مغیره بن شعبه به او گفته بوده به دروغ تظاهر به اسلام کن تا بتوانی داخل مدینه بروی و خلیفه را بکشی؛ یعنی قلباً مسلمان نبوده اما باید در ظاهر اظهار اسلام می کرده تا بتواند وارد مدینه شود. دومین مؤید این احتمال، این است که ابولؤلؤ در صف اول نماز جماعت بود که حمله کرد و عمر را کشت. فردی که مسلمان نبود، چگونه می توانست برای کشتن عمر در صف اول نماز جماعت در مسجد النبی حضور پیدا کند؟! لذا این مطلب نیز با مسلمان نبودنش سازگار نیست. البته همان طور که اشاره شد، ممکن است قلباً مسلمان نبوده باشد؛ ولی تظاهر به اسلام کرده تا بتواند به مسجد و صف اول نماز جماعت بیاید و به عمر حمله کند. سندهای زیادی مبنی بر این وجود دارد که ابولؤلؤ در صف

^{۷۳}. ابن عبدالبر، استیعاب، ج ۳، ص ۱۱۵۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۱۱۸ و روحانی، دائرةالمعارف تشیع، ج ۱، ص ۴۳۶.

^{۷۴}. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۳، ص ۲۶۳ و ج ۴، ص ۱۹۰ و روحانی، دائرةالمعارف تشیع، ج ۱، ص ۴۳۶.

اول نماز جماعت بوده است^{۷۵} و بنابراین نمی‌توان گفت زرتشتی یا مسیحی بوده و تظاهر به عقیده‌ی غیر اسلامی می‌کرده است.

نکته‌ی سوم که این هم قابل تأمل است و مؤید مسلمان بودن یا لااقل تظاهر او به اسلام است، این است که عبیدالله بن عمر، پسر دوم عمر (پسر بزرگ عمر، عبدالله بود) پس از ماجرای قتل پدرش، دختر ابولؤلؤ و هرمزان، دوست ابولؤلؤ را به‌عنوان قصاص خون پدرش کشت. البته اسلام اجازه نمی‌داد که وقتی شخصی مرتکب قتل می‌شود، به‌عنوان قصاص، دختر بچه و دوست او را بکشند؛ لذا عثمان به او گفت: **قَاتَلَكَ اللَّهُ فَتَلَتْ رَجُلًا يُصَلِّي وَ صَيِّئَةً صَغِيرَةً**^{۷۶} خدا تو را بکشد! تو مردی را که نماز می‌گزارد و یک دختر بچه را کشتی! جمله‌ی «نماز می‌گزارد»، نشان می‌دهد که هرمزان، رفیق ابولؤلؤ مسلمان بوده و نماز می‌خوانده و به‌تبع او، قاعدتاً ابولؤلؤ هم همین‌طور بوده است؛ هرچند هر دوی اینها ایرانی‌الاصل بودند.

و اما چهارمین احتمال که نقل می‌کنم اما وارد نقادی آن نمی‌شوم، این است که او شیعه بوده است. به مؤیداتی که طرفداران تشیع ابولؤلؤ آورده‌اند اشاره می‌کنم؛ اما چون وقت نداریم، اگر عمری بود، زمان دیگری نقد بحث تشیع ابولؤلؤ را عرض می‌کنم. از جمله مؤیداتی که بر شیعه بودنش آورده‌اند، یکی این است که حسین بن حمدان خُصیبی، در کتاب *هدایة الکبری* از پدرش احمد بن خصیب و از زوات، و از امیرالمؤمنین علیه السلام روایتی نقل می‌کند مبنی بر اینکه ابولؤلؤ مستحق بهشت است.^{۷۷} اگر این روایت

^{۷۵} ابویعلی، مسند ابویعلی، ج ۵، ص ۱۱۶؛ ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج ۴۴، ص ۴۱۰؛ هیشمی، موارد الظمان، ص ۵۳۷؛ محمد بن سعد، طبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۴۱؛ ابن حبان، صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۳۲؛ ابن اثیر، أسد الغابة، ج ۴، ص ۱۶۵؛ ابن شبة، تاریخ المدینة، ج ۳، ص ۸۹۶ و شوکانی، نیل الاوطار، ج ۶، ص ۱۶۰.

^{۷۶} ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۱؛ ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج ۳۸، ص ۶۴ و امینی، الغدير، ج ۸، ص ۱۳۳.

^{۷۷} خصیبی، هدایة الکبری، ص ۱۶۲: **وَ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْخَصِيبِ... عَنْ مَدِيحِ بْنِ هَارُونَ بْنِ سَعْدِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الطُّفَيْلِ عَامِرَ بْنَ وَائِلَةَ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَقُولُ لِعَمْرٍ: مَنْ عَلَّمَكَ الْجَهَالََةَ يَا مَعْرُوزُ؟ وَ إِيْمَ اللَّهِ وَ كُنْتُ بَصِيرًا وَ كُنْتُ فِي دُنْيَاكَ تَاجِرًا نَخِيرًا، وَ**

درست باشد، نشان می‌دهد که ابولؤلؤ اهل ایمان بوده؛ مؤمن و شیعه بوده است. در سلسله سند این روایت افراد شاخصی نیز حضور دارند؛ نظیر محمدبن سنان که از ثقات رجال روایت است. به‌علاوه در آثار برخی از نویسندگان شیعه، مطالبی مبنی بر ارتباط ابولؤلؤ با امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است؛^{۷۸} که البته همان‌طور که اشاره شد، اینها چون متعلق به قرون اخیر است و مستند به اسناد قابل اعتمادِ متقدمین نیست، چندان قابل اعتنا و اتکا به نظر نمی‌رسد. کار حدیث‌شناسی راجع به آن حدیث و بررسی آنچه اینها نوشته‌اند، بحثی است که اگر خدا عمر و فرصتی داد، در آینده نقادی خواهیم کرد. به هر تقدیر، به نظر من لازم بود این بحث یک‌بار به‌صورت مشروح مورد کاوش تحقیقی قرار بگیرد و ببینیم پدیده‌ی نهم ربیع‌الاول و مسائلی که در حاشیه‌ی آن ساخته شده است، چیست. البته این بحث را به‌عنوان مکمل مباحث قبلی گفتیم؛ در تکمیل بحثی که در فصل لعن و تبری کتاب ره‌توشه دیدار نوشته شده، همین‌طور مباحثی که در طول سال‌های مختلف در جلسه‌ی خودمان به مناسبت نهم ربیع گفته‌ایم و همچنین نکته‌ای که هفته‌ی قبل در پاسخ سؤال دوستان به آن اشاره کردم. آنچه امروز گفتیم، اگر در کنار آنها قرار بگیرد، شاید مجموعه‌ی کاملی از بررسی مسأله‌ی لعن و تبری و ارتباط آن با مسأله‌ی نهم ربیع‌الاول باشد.

امیدواریم بحثی که خدمت عزیزان عرضه شد، بتواند هم برای شناخت حقیقت این ماجرا کمک کند و هم برای درست عمل کردن در شرایط بسیار حساس و خطیری که امروز در آن زندگی می‌کنیم. البته عزیزان برای رفتار متعادل و صحیح در این ایام، چندان به این استدلال‌ها نیاز نداشتند؛ ولی اینها را

كُنْتُ فِيمَا أَمَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَرْكَبْتُ [رَكِبْتُ وَفَرَشْتُ الْفَضْبَ وَ لِمَا أَحْبَبْتُ أَنْ يَتَمَثَّلَ لَكَ الرَّجَالُ قِيَامًا، وَ لِمَا ظَلَمْتُ عِثْرَةَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِفَيْحِ الْأَفْعَالِ غَيْرَ أَنِّي أَرَاكَ فِي الدُّنْيَا قُبُلًا بِجِرَاحَةِ ابْنِ عَبْدِ أُمِّ مَعْمَرٍ تَحْكُمُ عَلَيْهِ جَوْرًا فَيَقْتُلُكَ تَوْفِيقًا يَدْخُلُ وَ اللَّهُ الْجَنَانَ عَلَى رِغْمٍ مِنْكَ

^{۷۸}. دیلمی، ارشادالقلوب، ج ۲، ص ۲۸۵؛ بحرانی، مدینه‌معجزه، ج ۲، ص ۴۴ و عمادالدین طبری، کامل‌بھائی، ج ۲، صص ۱۵۵ و ۱۵۶.

گفتم که شما حامل پیام این بحث‌ها باشید برای مجالس و دوستانی که بعضاً بی‌توجه و تحت‌عنوان تبری از دشمنان اهل‌بیت علیهم‌السلام در این ایام رفتارهایی می‌کنند که کاملاً قابل انتقاد و قابل تأمل است. از خدای متعال می‌خواهیم که عنایت فرماید و با ظهور حجت خدا انتقام همه‌ی ظلم‌هایی را که به اهل‌بیت علیهم‌السلام شده است، بگیرد و ما را از اعوان و انصار و شیعیان و یاران شایسته‌ی آن حضرت در دوران غیبت و ظهور ایشان قرار دهد و امیدواریم دیدگان ما را هم به دیدار جمال دل‌آرای آن حضرت نورانیت ببخشد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُم

نمایه‌ی آیات

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ. وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ

مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ

إِنَّمَا تُجْرُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

منابع و مأخذ

- ابن اثير، عليّ بن محمّد الجزري، **اسد الغابة في معرفة الصحابة**، تحقيق
 عليّ محمّد معوض وعادل احمد عبدالموجود، مقدمه
 عبدالفتاح ابوسنة ومحمّد عبد المنعم بربري وجمعه طاهر نجار، بيّ چا: بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٢٤ق.
- ابن اعثم كوفي، محمّد بن عليّ، **الفتوح**، تحقيق عليّ شيري، چاپ اول: بيروت، دارالاضواء، ١٤١١ق.
- ابن حبان، محمّد بن حبان بن احمد بن حبان بن معاذ بن معبد، **الاحسان في تقريب صحيح ابن حبان**، ترتيب
 الامير علاء الدين عليّ بن بلبان الفارسي، تحقيق، تخريج احاديث وتعليق شعيب الارنؤوط، چاپ اول: بيروت،
 مؤسسه الرساله، ١٤٠٨ق.
- ابن حجر عسقلاني، احمد بن عليّ، **فتح الباري شرح صحيح البخاري**، تصحيح محبّ الدين الخطيب، بيّ چا:
 بيروت، دارالمعرفة، ١٣٧٩ق.
- ابن شبة نميري، عمر بن شبة، **تاريخ المدينة المنورة**، تحقيق فهمي محمّد شلتوت، چاپ اول: قم، دارالفكر،
 ١٤١٠ق.
- ابن عبدالبرّ، ابو عمر يوسف بن عبدالله بن محمّد، **الاستيعاب في معرفة الاصحاب**، تحقيق
 عليّ محمّد البجاوي، چاپ اول: بيروت، دارالجيل، ١٤١٢ق.
- ابن عساكر، ابو القاسم عليّ بن الحسن بن هبة الله، **تاريخ مدينة دمشق**، تحقيق عليّ شيري، بيّ چا: بيروت،
 دارالفكر، ١٤١٥ق.
- ابن قتيبة دينوري، عبدالله بن مسلم، **الامامة والسياسة المعروف بتاريخ الخلفاء**، تحقيق طه محمّد الزيني،
 بيّ چا: قاهره، مؤسسه الحلبي وشركاه للنشر والتوزيع، بيّ تا.
- اميني، عبد الحسين، **الغديري في الكتاب والسنة والادب**، بيّ چا: تهران، دارالكتب الاسلامية، بيّ تا.
- بحراني، هاشم بن سليمان، **مدينة معاجز الائمة الاثني عشر ودلائل الحجج على البشر**، بيّ چا: قم،
 مؤسسه المعارف الاسلامية، ١٤١٣ق.

- بلاذری، احمد بن یحیی، **جمل من انساب الاشراف**، چاپ اول: بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۷ق.
- جعفریان، رسول، **تاریخ خلفاء از رحلت پیامبر تا زوال امویان (۱۱-۵۳۲ه)**، بی چا: قم، دلیل ما، ۱۳۹۴ش.
- حرعاملی، محمد بن حسن، **وسائل الشیعة**، تحقیق و تصحیح مؤسسه آل البيت علیهم السلام، بی چا: قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۹ق.
- خصیبی، حسین بن حمدان، **الهدایة الكبرى**، چاپ اول: بیروت، مؤسسه البلاغ، ۱۴۱۹ق.
- دیلمی، حسن بن محمد، **ارشاد القلوب**، چاپ اول: قم، الشریف الرضی، ۱۴۱۲ق.
- روحانی، محمد حسین، **دائرة المعارف تشیع**، بی چا: تهران، بنیاد اسلامی طاهر، بی تا.
- سید بن طاووس، علی بن موسی، **اقبال الاعمال**، چاپ دوم: تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۴۰۹ق.
- سید بن طاووس، علی بن موسی، **اللهوف علی قتلی الطفوف**، ترجمه ی احمد فهری زنجانی، چاپ اول: تهران، نشر جهان، بی تا.
- سید رضی، محمد بن حسین، **نهج البلاغه**، تحقیق و تصحیح صبحی صالح، بی چا: قم، هجرت، ۱۴۱۴ق.
- شوکانی، محمد بن علی بن محمد بن عبد الله الصنعانی، **نیل الاوطار شرح منتقى الاخبار**، بی چا: ریاض، وزارة الشؤون الاسلامیة والاقواف والدعوة والارشاد، بی تا.
- شهیدی، جعفر، **تاریخ تحلیلی اسلام**، چاپ بیست و هشتم: تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۰ش.
- صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، **جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام**، تحقیق ابراهیم سلطانی نسب، چاپ هفتم: بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، ۱۳۶۲ش.
- صدوق (ابن بابویه)، محمد بن علی، **عیون اخبار الرضا علیه السلام**، تحقیق و تصحیح مهدی لاجوردی، بی چا: تهران، نشر جهان، ۱۳۷۸ق.
- صدوق (ابن بابویه)، محمد بن علی، **فضائل الشیعة**، بی چا: تهران، اعلمی، بی تا.

صدوق (ابن بابويه)، محمد بن علی، من لا يحضره الفقيه، تحقيق وتصحيح على ابرغفاری، بی چا: قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ ق.

طباطبائی یزدی، سید محمد کاظم، العروة الوثقی - جماعة المدرّسين، تحقيق مؤسّسة النّشر الاسلامی، چاپ اول: قم، مؤسّسة النّشر الاسلامی، ۱۴۱۹ ق.

طبرانی، سلیمان بن احمد بن ایوب ابوالقاسم، المعجم الكبير، تحقيق حمدي عبدالمجيد السلفی، چاپ دوم: قاهره، مكتبة ابن تيمية، ۱۴۰۴ ق.

طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری (تاریخ الامم والملوک)، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، چاپ دوم: بیروت، بی نا، بی تا.

طبری، عماد الدین، کامل البهائی، بی چا: بی جا، المكتبة الحیدریّة، بی تا.

طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج علی اهل اللجاج، تحقيق وتصحيح محمد باقر خراسان، بی چا: مشهد، نشر مرتضی، ۱۴۰۳ ق.

عروسی حویزی، عبد علی بن جمعة، تفسير نور الثقلين، تحقيق وتصحيح سيدهاشم رسولی محلّاتی، بی چا: قم، اسماعیلیان، 1415 ق.

قمی، عباس،

نفس المهموم فی مصیبة سيّدنا الحسين المظلوم وولاية نفثة المصدور فيما يتجدد به حزن العاشور،

بی چا: قم، مكتب الحیدریّة، بی تا.

كفعمی، ابراهيم بن علی عاملی، المصباح للكفعمی (جنت الامان الواقية)، بی چا: قم، دار الرّضی (الزّاهدی)، ۱۴۰۵ ق.

کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، تحقيق وتصحيح على ابرغفاری ومحمد آخوندی، بی چا: تهران، دار الكتب الاسلامیّة، ۱۴۰۷ ق.

متقی الہندی، علی بن حسام الدین، **کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال**، تصحیح بکری حیانی وصفوہ سقا، بی چا: بیروت، مؤسسۃ الرسالۃ، ۱۴۰۹ ق.

مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، **بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار**، تحقیق و تصحیح جمعی از محققان، بی چا: بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.

مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، **زاد المعاد**، بی چا: تهران، انتشارات کتاب فروشی اسلامیہ، ۱۳۷۸ ش.

مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، **محن الابرار (مقتل علامہ مجلسی)**، ترجمہ ی حسن بن عبد اللہ ہشترودی تبریزی، باز نویسی و تحقیق علی اکبر رنجبران تهرانی، چاپ دوم: تهران، نشر آرام دل، ۱۳۸۹ ش.

محدث نوری، حسین بن محمد تقی، **مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل**، تحقیق و تصحیح مؤسسہ آل البيت، بی چا: قم، مؤسسہ آل البيت، ۱۴۰۸ ق.

محمد بن سعد، **الطبقات الكبرى**، تحقیق محمد عبد القادر عطا، چاپ اول: بیروت، منشورات محمد علی بیضون دار الکتب العلمیہ، بی تا.

محمد بن سعد، **الطبقات الكبرى**، بی چا: بیروت، دار صادر، بی تا.

محمد باقر، ارشاد القلوب، (بقیہ مشخصات کتاب هنوز یافت نشده است).

مسعودی، علی بن حسین، **التنبیہ والاشراف**، تحقیق عبد اللہ اسماعیل صاوی، چاپ اول: قاہرہ، دار الصاوی، بی تا.

مسعودی، علی بن حسین، **مروج الذهب ومعادن الجواهر**، تحقیق یوسف اسعد داغر، چاپ دوم: قم، مؤسسہ دار الہجرہ، ۱۴۰۹ ق.

مسعودی، علی بن حسین، **مروج الذهب**، ترجمہ ی ابوالقاسم پایندہ، چاپ پنجم: تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴ ش.

مفید، محمد بن محمد، مسأله الشیعة فی مختصر تواریخ الشریعة، تحقیق مهدی نجف، چاپ اول: قم،
المؤتمر العالمی لألفية الشیخ المفید، ۱۴۱۳ق.

موصلی، ابویعلی، مسند ابویعلی الموصلی، تحقیق حسین سلیم اسد، چاپ اول: دمشق،
دار المأمون للتراث، ۱۴۰۴ق.

هیثمی، ابوالحسن نورالدین علی بن ابی بکر بن سلیمان الهیثمی، موارد الظمان الی زوائد ابن حبان، تحقیق
محمد عبدالرزاق حمزة، بی جا، دارالکتب العلمیة، بی تا.

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، چاپ اول: بیروت، دارصادر،
بی تا.

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ترجمه ی
محمد ابراهیم آیتی، چاپ ششم: تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱ش.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ